

تراژدی مرگ اردشیرشاه



رضا طاهری بشار

تراژدی مرگ اردشیر شاه

نوشته:

رضا طاهری بشار

چهره های نمایش

اردشیر	(اردشیر در سنگ نبشته های ایرانی یا کمبوجیه/کامبوزیا در نوشتارهای یونانی) شاه ایران، پسر بزرگ و جانشین کوروش هخامنش و نخست گشاینده مصر
بردیا	برادر اردشیر
کوروش	کوچکترین برادر اردشیر
پریزاتیش	مادر اردشیر و بردیا و کوروش و رکسانا
مگاباز	سپاه سالار
آندیا	دختری از یک خاندان کهن پارتی
رکسانا	خواهر اردشیر
سرداران، سربازان، نگهبانان و پیک ها که گاه پدیدار می شوند یا کنار می روند.	

پرده یکم

صحنه یکم

کاخی در مصر

پرده کنار می رود

اندکی خاموشی، سپسش آوای تقلا و گریز در
پسپس، دختری جوان و زیبا آشفته روی و موی و
هراسان می آید، از سویی به سویی می گریزد و از
گوشه بیرون می شود، از پس پرده صدای افتادن و
شکستن چیزها و کنار زدن ها و فریاد و خنده
مستانه "رکسانا، بانو رکسانا" شنیده می شود، کمی
سکوت و آنگاه دختر از فراز بر میانه سقوط می کند
و خون سراسر صحنه را می پوشاند.

صحنه دوم

[سوگ نواخت، سوگواران نیل پوش استاده در
چارسو، شرار آتش آتشکده در میان]
[کندر بر آتش می پاشد] رسا نارسا، ورزیده
ناورزیده گردد/ بر آنچه شده است و آنچه خواهد
شد/ گیهان به سوگ گراید/ در آنچه رفته است و
آنچه رفته خواهد شد/ دروند بر فراز نشیند/ فر فرو
افتد/ وز آنچه گشته است و آنچه گشته خواهد شد
[درمیانه، کوروش نیل پوش درهم می آید و در برابر
آتش نیایش می کند، کندر در آتش می ریزد و
شتابزده می رود و سپسش اردشیر]

موبد

صحنه سوم

[اتاقی در کاخ، پرزاتیش روی صندلی پشت میزی نشسته و سر تاجدارش را افکنده میان دستان خود گرفته است، کوروش می آید و پرزاتیش سربلند نمی کند، پس از اندکی پرزاتیش سر بر می کند و انگار ورایش را می نگرد]

پنجره ها را ببند

پرزاتیش

مستی؟

کوروش

نه [می لرزد، کوروش پنجره را می بندد]

پرزاتیش

گزارش هایی رسیده که آتن آماده بازپس گیری ملطیه می شود و ماساژت ها هم در پی افزایش نیرو برای یورش به خاورند

کوروش

می خواهم تنها باشم

پرزاتیش

[بی اعتنا] و اردشیر و سپاه باختر و ما هنوز در

کوروش

مصریم و دور

[در میان و خوابزده] دور دوست داشتنی [می

پرزاتیش

نگرددش] برو

کجا؟ [کنار پنجره می رود] من نمی ترسم [رو به

کوروش

پرزاتیش] دیگر نه

[دگرشی ناگاه در چهره] دور و دورتر

پرزاتیش

[آینه ای را در برابر پرزاتیش می گیرد] به خودت

کوروش

نگاه کن [پرزاتیش کنار می رود، کوروش خشمگین]

نگاه کن

پریزاتیش	از اینجا برو
کوروش	جایی برای رفتن نیست ،سال هاست در چنگ
	اردشیر شاه هخامنش گروگانیم [بهت زده] برادرم
	[رو بر می گرداند] اردشیر می هراسد و می زند
	[آرام] رهایمان نخواهد کرد تا نکشد
پریزاتیش	[می زمزمه] اردشیر پسر...
کوروش	هیچ کس هیچ چیز را از یاد نخواهد برد
پریزاتیش	[می زمزمه] برادرش...
کوروش	من که گناهکار نیستم [استوار] نه من ،نه بردیا
پریزاتیش	[انگار می کوشد تا واژگان را در هوا بپاشد] واژه
	های نابسواوی بی وزن/ چون برگی در کف باد
	[بریده می خندد] بی گناه...بی گناه [می نشیند] همه
	گناهکاریم
کوروش	مستی
پریزاتیش	نه...نه
کوروش	اردشیر تیغ بر خواهرش کشید تا در چنگش آورد/
	شاهی که مرزها را می درد/ شاید به شیوه کهن
	بومیان پیشین ایران یا سنت فرعونان این سرزمین/
	دیوانه وار و دور ازما تیغ بر آسمان کشید ،بر همه
	خدایان/ در افت و خیز روان پریشان سالیانش [آرام]
	نه من ،نه بردیا [پریزاتیش تاج را بر سر جابجا می
	کند]
پریزاتیش	[نیم خند] که خودش را کشت
کوروش	که خودش را کشت [می رود]

صحنه چهارم

[اتاقی تهی و تاریک، اردشیر تند می آید، از سویی

به سویی می رود، می زمزد و ناگاه در میانه می

ایستد]

کسی نیست

اردشیر

ماییم و هیچکس [می رود]

صحنه پنجم

[کوروش مستانه در افت و خیز و جام در کف،
دنباله دامان آندیا در دست و اندر پی]

آندیا

آوازش را میان نسترن ها شنیده بودم/ که بند بند تنم
در اشتیاق اند [کوروش سمت پنجره ها می رود و
بیرون را می نگرد] قشنگ نیست؟ [شاخه گلی را در
برابر نور می گیرد و می نگرد] مرا رها کن [به
زمزمه] لبش را میان نسترن ها مزیده بودم/ که هنوز
بند بند تنم در اشتیاق اند [سوی پنجره می رود] تو
ضعیفی کوروش، کوچک و ضعیف [درنگ] یک
هیچ بزرگ

[لبخند می زند] آوازش را در کوچه باغها شنیدم و
هراسان بسویش دویدم...

کوروش

که سرانگشتان عسل نشانم در کامش نشست/ و
ناگاه بر من تازیانه کشید

آندیا

[دامن می کشد] با تازیانه سراغ دیگرانت برو عزیزم
[بر چهره آندیا سیلی می زند] هرجایی، پس از این
همه سال صبر... [گامی پس می رود و باز می گردد]
تو، توی... [زانو می زند] آه، آندیا ببخش/ با تن
حریر/ و دستانت به نرمی پلک گلهای سرخ [می
نوشد] ای سپید [آندیا می خواهد برود که گوشه
دامنش را بچنگ می گیرد] نرو

کوروش:

بس کن

آندیا

کوروش	[دهشتبار] از من فرار نکن
آندیا	دیوانه شده ای / آب و هوای مصر، نفرین گاوخدای کشته تبس، زوزه ایزدان این سرزمین دیوانه تان کرده است [رو بر می گرداند] پرهیب بی جان آن خواهر پریده رنگ همه تان را در کام خود فرو کشیده و گوارده و دیوانه تان کرده است
کوروش	[خشمگن پیش را می نگرد] گاه انگار فریاد فرو افتادنش را می شنوم
آندیا	پس یک کاری کن [آرام] نمی خواهی انتقام بگیری؟
کوروش	[دستان را می گشاید] گریزان از چنگال مست تا فراز کاخ و آنگاه..
آندیا	و آنگاه؟ [خندان دستان کوروش را نوازش می کند] نمی خواهی انتقام بگیری؟
کوروش	[گوشه‌هایش را می گیرد] بازتابش گوش ها را می درد [سپس به شدت آندیا را سمت خود می کشد]
آندیا	همه تان دیوانه اید
کوروش	تو نامزد منی، تنها من، با چنگ و دندان از پارسه تا اینجا کشیدمت
آندیا	هنوز و تنها در نام
کوروش	[می نوشد] بی نام به کام تر
آندیا	خدایا، چه کسی مرا از چنگ تو رها خواهد کرد؟
کوروش	شاید اردشیر [اندکی به جامش مینگرد] شاید [می خندد و جامش را پر می کند] چشمانت دیگر مرا نمی بینند

آندیا

آدم ضعیف

کوروش

[شراب را بر زمین می پاشد] دیگر مستم نمی
کند [خشمگین سر بلند می کند] هرگز به من خیانت
نکن دختر [آندیا قصد رفتن می کند] مرا نفروش [آندیا
می رود، کوروش جام را بر زمین می زند]

صحنه ششم

پریزاتیش

[خود گین و تنها] بر چه اعتماد کرده ایم که بر
پاییم؟/ در جنگ و قحط، خشکسال و تشنگی و
بیماری تسلیم نشدیم
اما در شاه بلی

در شاهی که مرزها را می درد بلی
و در گناہانی که در برمان گرفته اند و در رگمان می
روند و چون چوب خشک می چوندمان بلی / بلی و
بازهم
این درستترین است: جویدگی در کام زمان / تا مغز
استخوان

آه ای پی آیند های ناگزیر پی آیند همآره
پایان ناپذیر

چه کسی فریبمان می دهد و در کام نیرنگمان فرو
می برد؟ از گناه جدا می شویم آیا؟

در چنان تاریکی سهمناکی فرو رفته ایم که به تیغش
توان برید / و با ما یکی شده است آیا؟ / راهی نیست
/ نه بزخم و نه برسم و نه به تیغ و نه درفش / و نه به
مرگ

رهایشی نیست / نه

کدام کس از آیند و در پشش رها تواند شد؟
[می لرزد]

خیال فریبت ندهد اردشیر و شمشیر آبدیده ات هم و
پشیمانیت هم / و مهر بانیم در گمانت نیفکند
/ و مهر بانیت در گمانم نیفکند

اگر در زمین قحط باشد یا نه
آفت سراسر را فراگیرد و در خود فرو برد
و دست خدای بر تو دراز شود

در تاریکی چنان غلیظ ساکن خواهی شد و یگانه که
به تیغش توان برید
و آنگاه دست خدای بر تو دراز شود

صحنه هفتم

[پریزاتیش تاجدار در میانه نشسته است و بی هیچ دگرش و راست پیش را می نگرد، کوروش می آید و گرداگردش چرخ می زند و بر دیواره دست می کشد]

کوروش
تاریکی و خشمی روز افزون بر رگان اتاقت رسوب کرده است مادر، می شود لمسش کرد [گرد و غبار قابی را پاک می کند] گناه یک نفر بر همه آوار می شود/ و اندوه یک نفر جهانی را فرو می برد و می بلعد/ در زمزمه های رنج بار تا ابد، در خون منتشر بر خاک [زمزمان] نفرین برما/ از دخمه ای که دهان گشود تا تنش را در خود فرو برد/ از آتش ورجاوند که به یادش افروخته ایم/ و از ایزدان باد/ که اینک پاره هایش را به هر سو برده اند/ و در هر کرانش افکنده [می ایستد] چه کرده اردشیر برادرش؟/ چه کرده ایم ما؟

پریزاتیش
راستش را بگو/ برای تخت سلطنت دست و پا می زنی یا برای مهار آندیا؟ [در چشمانش می نگرد] به آن مار خوش خط و خال زخم خورده پارتی اعتماد نکن، هنوز پس می زند؟

کوروش [خشمگین] ای نیزه های برا، تن بی پناه کوروش را
پاره پاره کنید/ که کوس سرنگونیش گوش جهان را
کر کرده است

پریزاتیش آندیا و خاندان شکست خورده و کینه دار پارتیش
همیشه نیرنگ باز و فرصت طلب بوده اند/ این
سالها ندیده ای؟ با طناب پوسیده اش به چاه اردشیر
نرو

کوروش [با خود] من دیگر از او نمی ترسم/ مزدوران یونانی
مصر و مخالفان شاه هم با مایند

پریزاتیش آن دختر مکار تنها به شاه رکاب خواهد داد، هرکس
که باشد/ می خواهی شاه شوی؟

کوروش شاید آری و شاید هم نه/ دیگر که می داند؟/ چگونه
می توان دل آرزوها را شکافت؟/ خسته ام از سالها
گروگان بودن و زمان بی پایان و غم مرگ خواهر و
رنج از وسوسه های برادر/ وای... در گردابی شگفت
دست و پا می زنم/ در خیالی درهم آمیز از
گذشتگان و روندگان/ ولی فریبت نمی دهم/ نه
/احسادت تا مغز استخوانم را می جود و خرد می
کند/ اردشیر دستش را بر همه گشوده است

پریزاتیش آن دختر را رها کن
کوروش رهایش کنم؟ [بریده می خندد]

اما تنها این نیست [پیش می رود و می ایستد] آثرها
به صدا در آمده اند، گزارش بدکاری و پریشانی
اردشیر ایران را به اعماق خواهد کشاند/ و دست

دشمنان بر پارس دراز خواهد شدو
برهموندانش[سرش را در دستان خود می گیرد]باید
جلویش را گرفت

هنوز دست ما بسته است
نه

با همه اینها او شاهی بزرگ و گوش به زنگ است
/با سپاهی توانمند/ شاه پیروز بر مصر کهن مرد
کوچکی نیست، پسر

باید جلویش را گرفت

[استوار]تو و من توان برابریش را نداریم
بردیا چطور؟[به کنار پریزاتیش می آید]ازپس
ناپایداری دیرند روان بیمار اردشیر و هرزه کاریهای
او و دوری چند ساله اش از تختگاه، تنها برادرم
بردیا با سپاه خاوریش توان و برش هموردی با او و
سپاهش را خواهد داشت

شورش بر شاه؟

نه، شورش نه[آرام]شاید و تنها شاید بتوان در
فرصت دوریش از تختگاه، بردیا را از خاور ایران
زمین به خیال شاهی انداخت و با اندکی بخت همراه
،شاه را از تختش پایین کشید، من هم پوشیده و
پنهان در این سرزمین و پیرامون شاه کسانی را دارم
که در زمانی ویژه به کار بیایند، بردیا از آن سو و ما
از این سو

پریزاتیش

کوروش

پریزاتیش

کوروش

پریزاتیش

کوروش

پریزاتیش

کوروش

پریزاتیش	[می ایستد] جنگ برادر با برادر[هراسان] شاه را نباید کشت
کوروش	شاه را نباید کشت[آرام]
پریزاتیش	برکنارش می کنیم، دستش را کوتاه می کنیم
کوروش	بردیا وفادار است/ و ما هم
پریزاتیش	ما هم؟[آرام] برای بردیا نامه هایی پنهان نوشته ام
پریزاتیش	[دستانش رابه تندی می جنباند انگار چیزی را از
کوروش	برابرش دور می کند] دریای خون و آتش و دود
	اگر تو هم برایش بنویسی، اگر تو هم از او بخواهی
	/بردیا دوستت دارد[زانو می زند] اگر داستان هرزه
	گی و بدکاری های در مصرش، داستان خواهرمان
	که برای آبروی خاندان شاهی از همه پنهان کرده
	و در پس پرده اش نهاده ایم، به گوش بزرگان پارس
	و بردیا برادرش برسد و با خواست و مهر و نشان
	ویژه ملکه مادر و تایید نرم شما برای دگرگونی
	استوار شود، شاید بردیا راحت تر تصمیم به ...
پریزاتیش	شاه را نباید کشت
کوروش	مرگی در میان نخواهد بود
پریزاتیش	اما به مرگ خواهد رسید
کوروش	مرگی در کار نخواهد بود
	[پریزاتیش لرز لرزان دست بر تاج می برد]
کوروش	نامه ای با نشان ویژه و استوار شاهی بنویس
پریزاتیش	نمی دانم، نمی توانم

تنها یک جابجایی پروانه ای [اردشیر مستانه از گوشه می آید، کوروش کرنش می کند، مادر بی دگرشی همچنان پیش را می نگرد، اردشیر گرد مادر می چرخد] هی، هی، پریزاتیش صورت سنگی / سلیس و خاموش و سخت / و زخمی [در کنارش زانو می زند و پیش را می نگرد] به چه می نگرد؟ / تن در خاک و خون نشسته اردشیر شاه با کرکسان حاشیه اش / به چه می اندیشد؟ / تن پاره پاره اردشیر بی گناه بر چلیپا / با میخهای سخت [آرام] / تن اردشیری که می تواند / اردشیر مست که بی فرجام و ناگاه کوشید تا بر بزرگترین گناهان چنگ زند و با خدای در آویزد [شمشیر بر آسمان می کشد] با خدای [گویی نور چشمانش را می زند و پس می رود] آه خواهر مهربان من، براستی اردشیر بود؟ تیغ آخته من؟ آخته بر او که برای آرام کردن برادر آمده بود [در شگفت] من؟ [چرخ می زند] من و تنها من؟ [دستانش را در پیش چشمانش می آورد و می خندد] خدایا بر ما چه گذشته است [می نوشد] تو می دانی اردشیر؟ می دانی؟ یا تو کوروش برادرم؟ [به فریاد] هیچ کس نمی داند / گناه مرا کسی نمی داند [با دستانی چلیپا وار] بر دارم کشید تا که استخوانهایم فرو ریزند / که بر او داوری خواهد شد / نیرنگش کنید، در دامنش افکنید و زخم آگین و خنجر در نهادش نشسته به خاکش بیافکنید / تا در خونابه اش

بغلطد / چراکه بر او داوری خواهد شد [کوروش را به
سختی در بر می گیرد و می فشارد و پریزاتیش را با
انگشت نشان می دهد] نه، کسی نمی داند
مادر خسته است [اردشیر می رود]

کوروش

صحنه هشتم

[شباهنگام، نگاهبانان بر فراز کنگره کاخ، آوای کوبش
هماهنگ گامها و مرغوای پرندگان، مگاباز با چند
همراه در پی از سوئی می آیند و در انجام گفتاگفت
از سوی دگر بیرون می روند]

[اندیشا] راستی؟ کوروش شتابزده رفت؟ [ناگاه می
ایستد و دومین و سومین همراهش را نشان می
کند] تو و تو، زود دنبالش کنید [آن دو پر شتاب می
روند، مگاباز رو به همراه سوم] گزارش جاسوسان
سپاه بردیا رسید؟ اگر حدس ما درست باشد، شاه چه
خواهد کرد؟ [می روند]

مگاباز

صحنه نهم

پریزاتیش

[ناآرام، کلکش اندر کف] آشکار در نهان رسوب کند
آیا؟ که واژه آرایدو کین بیانبارد/ و نبشته در نبشتار
بگریذ؟ / که نویسار بسوگ اندراست / چیست اندر
پی؟ / دست چپت از دست راست خبردار نشود/ و
دل از اندیشار خبردار نشود / چیست اندر پی؟ / دستم
پیش نمی رود و تنش بلرزه ام افکنده است [سوی
میز می رود و می ایستد] بنویسد یا نه؟ با کلکش اندر
کف [اندکی پس می رود و کلک را می نگرد] کلک
خونریزم اندر کف [به زمزمه] سر انگشتان عسل نشانم
در کامت نشسته بود/ روزی/ و خنجر آبدیده ام در
جانت / روزی [دست دست می کند] فریادها رهایم
نمی کنند [شتابان سوی میز می رود، اردشیر خندان و
پر شتاب می آید و پس و پیش را می نگرد گویی که
او را نمی بیند]

اردشیر

پریزاتیش ملکه مادر ...

پریزاتیش

شاهنشاه [سر خم می کند]

اردشیر

با پسرش حرف می زند [اردشیر نیم کرنشی می

کند] امیدوار کننده نیست؟

پریزاتیش

پیر شده ام

اردشیر

به... این زهر خند شگفت نشانه چیست؟ چیست؟

پریزاتیش

باختن من، شاهزاده [رخ به رخ] یک باخت کامل

اردشیر

[رو می گرداند و دور می شود] همه بازنده ایم

پریزاتیش	ترفند هایم راحت را در دربار از میان گفتارهای در
	انتظار گشود ولی پس از همه این سال ها قدر دانی
	تو از من این بود
اردشیر	[به زمزمه] اردشیر بی گناه..
پریزاتیش	تو بیماری
اردشیر	بیمار؟ [می خندد] نه..
پریزاتیش	بیمار و کینه دار و خشمگین
	سالهاست
اردشیر	[خوابزده] سال ها...
پریزاتیش	هر کار که می شد برایت کردم
اردشیر	هر کار؟ [می خندد] چاه ژرف مهربانیت برای من به
	اندازه کف دست پر نشد [درنگ] با بردبایت بلی / و با
	دیگران بلی و با من هرگز [کف دستانش را فوت
	می کند] هرگز نه با اردشیر هور چهر خوب رومه
	/ اردشیر دور
پریزاتیش	می خواستم قوی بار بیایی ، پس از مرگ زود هنگام
	پدرت فرصتی هم نبود
اردشیر	[شگفتار] نگاه کن [فضای خالی را نشان می دهد و
	می چرخد و ناگه کمی پس می رود] پرنده ها / پرنده
	های ناگهان
پریزاتیش	[نرم آهنگ] در نهان برایت جنگیدم تا در کودکی از
	تخت سلطنت فرویت نیفکنند ولی تو به خانواده ات
	و من خیانت کردی و خواهرت را کشتی [انگار در
	خیال و بهت زده] خواهرت را...

اردشیر [دستانش را می گشاید و چشمانش را می بندد] بال
های اردشیر درد می کنند/ رویا هایش درد می
کنند [پریزاتیش می رود ، اردشیر با دستان گشوده
گامی چند بر می دارد ، مگاباز کرنش کنان می آید]

مگاباز سرورم

اردشیر [استوار و با چشمان بسته] بگو مگاباز
مگاباز روزبانان مصر و گماشتگان سرزمین پارس تنش های زیر
خاکستری را گمانه می زنند

اردشیر بردیا چطور؟

مگاباز هنوز هیچ

اردشیر: نفس به نفس مراقبش باشید / و کوروش؟
مگاباز با یونانیهای بازرگان گفتگو هایی داشته و دوباره
کسانی را پوشیده و پنهان به ایران گسیل کرده است
که در پی شان هستیم، کسی نباید جرات و فرصت
خیانت به شاه ایران را بیابد ، با این گزارش ها چه
خواهید کرد؟

اردشیر نمی دانم [مشت بر مشت می کوبد و چشمانش را
می گشاید]

به خدا نمی دانم [انگار فرو می افتد و دست بر کناره
می گیرد]

مگاباز [پیش می رود] یونانیان کین خواه سرزمین ایونیه
هنوز زخم شمشیر شاه را از یاد نبرده اند/ و شاه هم
یونانیان را از یاد نبرد

اردشیر به دریایشان خواهم ریخت

[مگاباز می رود]

صحنه دهم

اردشیر

[شب، جام در کف] در خودم مچاله شده ام / آن قدر
 که هیچ چیزی نشده است / انقباضی بی
 تمام [رسا] اردشیر همه را در نیستیش می گوارد و
 نیست می کند / این است اردشیر / اردشیر بی مرز
 / آی.... [ترسان] پرهیب زخمگن بر در می کوبد و می
 گرید [ناگاه دیوانه وار می خندد] اما او هم نمی داند ،
 نه / هیچ کس نمی داند [می نوشد ، درنگ] چند
 روزیست که قصدی کرده ام / سخت
 / سخت [دستانش را به آسمان بلند می کند] آه این
 بار هست را چگونه به هر سو کشم [بریده می
 خندد] با مشت های کوچکش بر در می کوبد و می
 گرید اما او هم نمی داند / هیچ کس نمی داند [فریاد
 می زند] اینک منم
 من به تمامی من / ایستاده در برابر باد [می
 زمزمه] وای مادر ، مادر... قصدی کرده ام / سخت
 / سخت [زانو می زند] چه کارها که نکند / چه راهها
 که زیر پا نگذارد / چه باده ها که نییماید / و خدا مرا
 به آبهای ساکن هدایت خواهد کرد

صحنه یازدهم

[کوروش سر در گریبان بالا و پایین می رود، اردشیر
از گوشه ای می آید]

شاهنشاه [کرنش می کند]

[لبخند می زند] آن‌دیا کجاست؟

[کوروش آرام تر سخن می گوید] کجا؟ [کمی
سکوت می کند و سپس جلو می رود و می
ایستد] انگار هر سمتی که باد بوزد [می رود، مگاباز
می آید]

خب؟

در دشت های سوریه پیک کوروش را اسیر کردیم
، متن نامه همراهش با مهر و امضای برادران، با بیان
همدلی و احتمال بسیار هم نوردی ملکه مادر در
شورش بر شما را تغییر دادیم و به فرمان شاه برای
بردیا دام نهادیم

[اردشیر پیش می رود و دور را می نگرد] هیچ کس
نباید جرات خیانت به شاهنشاه ایران را در سر راه
دهد

[خشمگین شمشیرش را می کشد]

برادران تنی خیانتکار [بهت زده] مادر خیانتکار
اکنون منتظریم

دورادور مراقبشان باشید

[می روند]

کوروش

اردشیر

اردشیر

مگاباز

اردشیر

مگاباز

اردشیر

صحنه دوازدهم

[گرگ و میش، خوابگاه شاه، اردشیر بر تخت غلت می زند، اندکی خاموشی، هراسان می نشیند]
آشوب بی پایان/ آوای چیست؟

اردشیر

فریاد کیست در دل این خواب کوتاه پریشان/ این
نغمه غم بار از کجاست؟ [درنگ] نه، نمی توان رها
شد/ فتنه در نهاد جهان نشسته است [کنار پنجره می
رود] پس از همه راه های پیموده/ در اوج سرشار از
پیروزی های بسیار/ تا مغز استخوانم فریاد می زند
/و رویای آرامشی حتی، یاریم نمی کند

کجایند نگهبانان من/ صدایم را نمی شنوند؟ [در میان
و آرام] خواب از چشمانم پریده است/ خوابی که
سخت آمد و ساده از کف رفت [مرغ وای
پرندگان] در دور و نزدیکم این سرزمین پر آشوب
/در دور و نزدیکم این کابوسهای پایان ناپذیر/ با
مرغوای شباهنگامش [فریاد زنان] کسی نیست که
پاسخم دهد/ نگهبان، نگهبان/ پاسخم را بدهید
[گوشه‌هایش را می گیرد] صداها را ساکت کنید/ همه
صداها را

چرا که اردشیر خوابیده است

[آرام تر] شاه شاهان [بر تخت می نشیند، نگهبان می
آید]

نگهبان	سرورم
اردشیر	[با انگشت سمتی را نشانه می رود] ساکستان کنید
	[نگهبان بیرون می رود و باز می گردد]
نگهبان	بانو آندیا خواهان باریابی اند [اردشیر سر تکان می دهد، آندیا می آید]
اردشیر	بد وقتی به یادم افتادی
	آندیا در درون اتاق گردشی می کند و از پنجره ای به [اردشیر بر تخت می نشیند، پنجره ای می رود و پرده ها را کنار می زند]
آندیا	سحر گاه می رسد و ناآرامی شاه لرزه در دل یاران همراه و توان در تن مصریان کهنسال می افکند [از پنجره بیرون را می نگرد] این فریادها از همه سدها می گذرند [اردشیر پتو بر تن می پیچد]
	چه می خواهی؟ اردشیر
آندیا	هیچ
اردشیر	هیچ و تنها هیچ؟ / سالهاست از انبوه هیچ ها هراسانم / اینک توی هیچ ایستاده در کنار من در بستر هیچ
آندیا	بی قراری و آشوب در همه هست، در ما هم هست / هیچ های در هم آویخته / من و برادرتان / جزیره های دوردست نا هم نورد / او سرور سرزمین خویش و گاه گاه با من / تنها در بستر، مانیز هم
اردشیر	[سر را میان دستان می گیرد]
	حال مرا نمی دانی
آندیا	شاید بتوانم حدس بزنم، تصمیم بزرگی در پیش است؟

[درنگ] آندیا از شاه جان دریغ ندارد

تنها جان؟

تنها و تنها جان مگر...

مگر چه؟

مگر... [به میان می آید، با خود] بزرگترین گناهان

چون کارد در جانش نشسته است و با این همه باز

هم پیش تر خواهد رفت

برو اردشیر هخامنش، باز هم

گذشتگان سپری شده اند و رفته اند

در چنگال باد و فراموشی

و کارد هنوز در استخوان است

[آندیا پری را بر کف دست می گیرد و فوت می

کند] هنوز در بست و بند افسون گناید؟

گناه چیست؟ رویدادهای در پیچ و تاب گریز ناپذیر

ناگهان

چون پری در آغوش باد

[سوی اردشیر می آید] گناه ما چیست؟ گناه همه ما

ضعیفان جهان / کسی نمی داند / چه کسی به درستی

داوری خواهد کرد؟

[نیم کرنشی می کند] بر هراستان پیروز شوید وقتی

که نمی دانید / بر همه ترس ها

و تصمیم بگیرید

تصمیم های سخت

[دست دراز می کند] رهاکن مرا و اندیشه پریشان مرا

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

و بنگر که چگونه سرنگون در برابر توام / آندیای
زیبا

آندیا
برخیزید ،چه بسیاری که چون منند[چرخ می
زند]

حتی زیباتر
اردشیر

نه ،زیباتر نه و بهتر نه

[آندیا نزدیک می شود و بالای تخت اردشیر می

ایستد و میله های تخت را آرام تکان می دهد]زیباتر

هرگز[آرام]ولی نامزدت کوروش...[دستش را پس می کشد]
آندیا

[آندیا کناری می رود]

آشفته ای شاهنشاه ،هنوز عزم جزم نیست

اردشیر آتینها اندک اندک برنیروهایشان می افزایند

و با یایان کاپادوکیه و لیدی و ملطیه همدست می شوند
آندیا

به دریایشان بریز و نابودشان کن

اردشیر

نابودیشان را به یادم بیاور

ولی اکنون شاد باید بود

آندیا

چندی دیگر جشنی بزرگ در پیش است / سال روز

گشودن دروازه های مصر به دست اردشیر شاه

هخامنش

آماده جشن خواهیم بود

اردشیر

آندیا [کرنش می کند] در راه شاه جان فدا می کنیم
[آندیا بیرون می رود]

اردشیر جان تنها نه... [آرام]
ما در رویای تنیم
[می رود]

صحنه سیزدهم

[نیایش گاه "گاو آپیس"، جشن سالگرد چیرگی بر مصر، اردشیر بر تخت نشسته است، پیرامونیان و کاهنان در کنار، پریزاتیش سویی و آندیا سوی دیگر و جشن با رامشگرانش در انجام است]

اردشیر

آمیختاری تن نواخت / آوای با عمل درهم آمیز، گاه در تن و گاه بر تن [می نوشد] برقصید و باز هم، باز هم / تا جرعه واپسین، تا بی خودی ناب [نگاهی به جامش می کند و شراب را می پاشد] تا گسست / برای از یاد بردن و در وهمش غوطه خوردن / اما این شراب پاسخ نمی دهد / نه / دیگر مستم نمی کند / این آرزو می مردافکن پارسی می خواهد

آندیا

[آندیا پیش می رود و شراب می ریزد] دست ساقی هم بی اثر نیست [اردشیر دستش را سوی دست آندیا می برد اما او پس می کشد، موبد پیش می آید]

موبد

آتربان را ایستاده خواهیم
برزیگر را وارثتار را، شهربان را و شهریار را

اردشیر

ایستاده بر سر سنگ

موبد

از آنچه که گشته است و آنچه خواهد گشت

اردشیر

[به زمزمه] و آنچه که رفته است / و ز آنچه خواهد رفت

موبد

نیفتادنی و نلغزیدنی را / مزدای کشور نهاده را
ایستاده خواهیم

آندیا

شاهنشاه یونانیان را از یاد نبرد

موبد

دلیرانی را می ستاییم که تندتر از تند و دلیرتر از
دلیرند/ و مردان هوشمند را نوید می دهیم و می
آگاهانیم و می فشریم و فرو می نهیم و می ستاییم
ومی خوانیم/ نیروی نیرومند را/ ردان روز و گاهها
و ماهها و سالها را ستایش و نیایش و آفرین/ به
روان رام آرام/ به آبهای نیک

اردشیر

به آبهای ساکن

آندیا

شاهنشاه یونانیان را از یاد نبرد

اردشیر

تنها یونانیان؟

پریزاتیش

[نیم خند] شاهنشاه ایران هیچ چیزی را از یاد نخواهد

برد

[همه آرام می شوند، اردشیر ناگاه بر پا می ایستد اما
سخنی نمی گوید و می نشیند، دوباره می ایستد و به
گرداگرد نگاهی پریشان می کند]

اردشیر

[آرام] روز بزرگیست [می نشیند، جشن پی گرفته می
شود] روزی به یاد ماندنی [سر و صداهایی با افت
وخیز از پشت صحنه بر می خیزد که توجه
پیرامونیان را کمابیش به خود می کشد اما اردشیر سر
بر نمی گرداند، پریزاتیش برمی خیزد، کمی دست
دست می کند، به پشت صحنه می نگرد و سمت
اردشیر می آید که راست به او می نگرد]

پریزاتیش

و اینک این فرزند من است که از او خوشنودم [اردشیر
را در آغوش می گیرد و به پهنای مویش چهره او را

می پوشانند، مگاباز با چند سرباز وارد می شود و در
چند سو کسانی را نشان می دهد که سربازان سوی
آنان می روند و دستگیرشان می کنند]

او را، او را.. [اردشیر آرام از پریزاتیش جدا می شود و
خود را کنار می کشد و پس می نشیند]

دستگیرش کنید

[سربازان پریزاتیش را به گوشه می برند]

او را هم بگیرید [چپ و راست را می نگرد و با
انگشت فضای تهی را نشانه می گیرد] او را هم
بگیرید

[پیش می آید] سرورم

[اردشیر پس می رود و بر تخت می نشیند و گوشه
ردای سلطنت را بر بخشی از چهره اش می کشد و
سر را پس برده و تکیه می دهد، دیگران بجز
پریزاتیش را می برند، اردشیر پریشا و بریده بریده
می خندد]

[پیش می آید] اما شاهنشاه پریزاتیش
مادر تان.. [اردشیر به تندی پشش می زند]

مادرم؟

فرمان هست تا بیاورند؟

[اردشیر پاسخ نمی دهد]

بیاورند؟

[اردشیر سر می افکند، سوگ نواخت، چهار سرباز
که از چارگوشه تخت روانی گرفته اند، با پرندش

مگاباز

اردشیر

اردشیر

مگاباز

آندیا

اردشیر

مگاباز

مگاباز

فکنده بر، نرم و سرافکنده بدر می آیند و در میانش
می نهند و می روند، اردشیر آهسته فرود می آید،
پیش می رود و زانو می زند، گویی نیایش می کند، بر
می خیزد و پرند را کنار می زند و تن خون آلود را
آشکار می کند، پریزاتیش بهت زده پیش می رود و
در کنار تخت می ایستد]

اردشیر

و آنک/ بردیاست/ با تنش پرنیان/ بر نهاده سر بر
سنگ و کف در کف/ غرقابه خوناب/ چنان نرم و
سبک بار که نه هیچ نسیم/ که نه هیچ توفان بی
پایابی بر چهر سیماب گونش خم نیفکند
آنک تویی و تنها تو/ خفته در تنت برای
ابد[پریزاتیش زانو می زند و می گرید، آندیا شگفتار
نزدیک می شود]نه شرار آتش اسپنت همسفر است
/نه دخمه سنگسر/ نه امواج دریا/ نه بادهای نا
همنورد/ نه مهربان مادر و نه من/ نه من و نه
هیچکس[دست بر پرند می کشد]پرند فکنده بر
سراسر خونالود/ بر بی شکل تر/ بر بردیا

/دریغ است و آه است و اندوه

و آوخ/ برادر[مگاباز پیش می آید]

مگاباز

شاهشاه/ شورش نهان و آتش زیر خاکستر را در
نطفه خفه کردیم/ همدستان و هم یاران فتنه ای
چنین سخت یا کشته و یا دستگیر شده اند/ پی
گیری دیگر درگیران این شورش هم در انجام است

اردشیر کوروش چطور؟
 مگاباز از چنگ شاه گریخت اما روزبانان جانفشان شاه هر
 جا که رود در پی اش هستند و رهایش نخواهند کرد
 اردشیر [سر می افکند و به بردیا می نگرد]زودتر دفنش کنید
 مگاباز ولی می بایست تن بی جان برادر و جانشین تان را
 با خود به پارسه ببرید تا در حضور بزرگان پارس و
 با پرسه ای در خور پایگاه بلندش در آرامگاه
 شاهی....
 اردشیر [دستش را برای خاموشی مگاباز بلند می کند]تن خونبار
 بردیا را در کنار و در گور خواهرش
 بگذارید[پریزاتیش افتاده از پای را می برند و بیرون
 می روند]

صحنه چهاردهم

[اتاقی تهی، آندیا ناشکیبا و گام زنان، پریزاتیش
آشفته موی و پیراهن در پی زندانبانی است که نیم
کرنشی می کند و تنهایشان می گذارد، سپسش بر
صندلی چوبی شکسته می نشیند، آندیا به سوی
پنجره می رود و بیرون را می نگرد]

آندیا

چرا کار به اینجا کشید؟

پریزاتیش

[براندازش می کند] چون عروس زیبا شده ای و
حتی زیباتر

، آفرین بر کوروش [سرش را بر می گرداند] یا
اردشیر؟

آندیا

[نزدیک می شود] مرگ بردیا زخمی بر تن
خویشاوندی چون من هم بود [در چشمانش می
نگرد] بود

پریزاتیش

[انگار با خود] نترس، بردیا دیگر کابوس کسی
نخواهد بود عزیزم ولی خنجر آخته کوروش را نمی
دانم

آندیا

آخته بر چه کسی؟

پریزاتیش

تو که باید بهتر بدانی، مرد زخم خورده نمی پرسد و
باور نمی کند

آندیا

من دستی در قضیه بردیا نداشته ام و نخواهم داشت
گناهی نکرده ام و هراسی هم ندارم

پریزاتیش

تیغ های پنهان ناگهان اینها را نمی دانند

آندیا و نمی پرسند؟ کوروش با پیغام های پی در پی مرا
 به مرگ تهدید کرده است

پریزاتیش [نگاهی به خود می کند] من که در گیر و بند زندانم،
 نشسته در دامی... [پریزاتیش راست پیش را می
 نگرد] بر سر سنگ / و در انتظار

آندیا در انتظار که؟

پریزاتیش دیگر تفاوتی برایم ندارد

آندیا [درنگ] شاید کرکسانی گرسنه بدنبال خوناب
 من در مرگ بردیا دستی نداشته ام، این را برای
 کوروش بنویس یا به گوش جاسوسانش
 برسان [پریزاتیش می خندد]

پریزاتیش بردیا که نمرده است دختر
 [پریشا] بردیا هرگز نمی میرد
 / نه [می خندد، آندیا دستانش را می گیرد]

آندیا پریزاتیش، پریزاتیش، مادر
 [پریزاتیش آرام می شود، آندیا کنار پنجره می رود و
 بیرون را می نگرد، پریزاتیش زندانبان را صدا می
 زند]

پریزاتیش زندانبان [زندانبان می آید و پریزاتیش می ایستد]
 بردیا هرگز نمی میرد
 [می رود]

صحنه پانزدهم

[اردشیر سر در گریبان]

اردشیر

پس اردشیر چه خواهد کرد که تنهاست در میان
تندباد همواره/ با تَنَاکَش زخماگَش
/که دستانش می لرزند و می زنند/ که همه جانَش
می لرزد و می زند[چلیپا سان در میان]
خورشید و ماه برش فرو افتند
هرم تنش رودها را بخوشاند
زمین در نهادش فرو برد کوهها از برابرش بگریزند
تپه ها دهشت بار و زمزمه گردد خود نهان شوند
[آندیا فرا رسیده و می نگرد] و ضحاک اَره اش کند
[اردشیر به زانو می افتد و خنجر را بسویش دراز می
کند]

اینک سر و اینک تن

اردشیر

شاهنشاه

آندیا

[گرد اردشیر می چرخد و سرانگشتش را نرم بر
چهره اردشیر می کشد، نرم آهنگ]
اردشیر

[سر می افکند و فریاد می زند] بزن [آندیا پس می
رود و بیرون می شود]

اردشیر

صحنه شانزدهم

[مگاباز در گفتگو با سربازان است که اردشیر با جامه

ای نیم آشفته می آید]

[کرش کنان] شاهنشاه

[آهسته در گفت با خود]

مگاباز

اردشیر

آه، سیلاب خورش.. [تندتند کف دستانش را در

آستین می پوشاند] گیهان را پوشاند

سرورم [اردشیر می ایستد]

مگاباز

پیکان سه گانه جاسوسان ما

با پیامهایی پر پی آیند و آذیرهایشان / از کوچ آوران

همواره ستیزه جوی سرزمین های خاوری ایران

زمین، مردمان پایتخت، نیز یونانیان فتنه گر رسیده

اند که زمان و فرمان شما را می خواهند [اردشیر

انگار و رای مگاباز را می نگرد]

مگاباز [با انگشت دور را نشان می کند] پرنده های

اردشیر

سیاه

بین پرنده ها [با ترس چشمانش را می پوشاند و

پس می رود، مگاباز به سربازان اشاره می کند که

بروند]

مگاباز

آشوبی سخت در پی بود با کیفر بزه بر شاه و

کشورش

در شورشیان باژگون و خویشکارشان [مگاباز پیشتر

می رود] پایگاه سلطنت کشوری چنین بزرگ گاه

سختی خارا می خواهد [درنگ] در گزارشها و

آذیرهاست: یونانیان سرزمین ایونیه با مردمان

کاپادوکیه و لیدی و ملطیه و شاید مصریان و
دیگرانی درهمین نزدیکی بر ما و شاید در ما به فتنه
می کوشند

اردشیر

[آهسته با خود] زمین..سرخ ، آسمان..سرخ ، سرخ و
پوشا

مگاباز

[زانو می زند] شاهنشاه پیروز

نخست گشاینده مصر کهنسال

با تیغ آبدیده اش و سربازان جان بر کف پروایی
نخواهند داشت اگر زودتر بر یونانیان و کرانه های
ناشناس و زرخیز اروپا واکنش کند ، افتخار و عظمتی
بیشتر در انتظار است

[درنگ می کند ، اردشیر رو می گرداند] شایعاتی
دورادور پخش شده است که بردیای گریخته از
چنگ شاه را زنده دیده اند

اردشیر

[دیوانه وار می خندد]

گریخته از تیغ خونریز برادرش

گریخته تا ابد

مگاباز

افسانه ها را هم نباید دست کم گرفت ، خاوران ایران
زمین و پایتخت ، بی جانشین رسمی و بی بردیا
دستخوش پراکندگی و آشوب می شود ، اگر هر چه
زودتر کسی پا بر جای و درست بر جای بردیا نشانند
و خود به تایید و گفتگو با بزرگان پارس و
کشورهای پیرامون در پایتخت نباشند [اردشیر رو می
گرداند] مردم باید شاه استوار و بی تنش و نا چند دل

را به چشم ببینند[اردشیر می رود]اما شاهنشاه[در پی
شاه]

باید هرچه زودتر...[می رود]

صحنه هفدهم

[اردشیر خشماگن و خاموش بر تخت نشسته است
و بی دگرشی پیش را می نگرد، آندیا در گوشه ای
ایستاده است و پریزاتیش را با دستان بسته می
آورند]

فرمان دهید تا دستانش را بازکنند
[دستانش را بالا می آورد]

آندیا
اردشیر

این دستان با رگ و پی اش اکنون پوسیده بودند و تا
مغز استخوانم را مور و موریانه های مصری جویده
بود [نگاهش را بر می گیرد و به پریزاتیش می
نگرد] دلش بر من هم می سوخت آیا؟
[راست در چشمانش می نگرد]

پریزاتیش

قاتل

آه/ در درونم چنان آتشی است کز شرارش خاکستر
خاکسار در کف بادهای شده ام/ از دل سوخته بر
رکسانا خواهرم/ بر بردیا برادرم/ بر مادرم/ بر تو
آندیا [با انگشتش سربازان را نشان می دهد] بر تو و
بر تو ... و تو [دستانش را ناگاه پیش چشمش می
آورد] دستانش را باز کنند تا به نرمی و نیرنگ طناب
داری که در خیالش بافته است را بر گردنم اندازه
کند/ بر گردن پسرش/ من [بر می خیزد] اردشیر
فرهمند [آندیا می خواهد پاسخی دهد که با جنبش
تند دست اردشیر خاموش می شود]

اردشیر

بگذار خودش بخواهد[پریزاتیش خاموش]نمی
خواهد و نمی گوید

هرگز[بر می خیزد]همدست برنامه ماهرانه دشمن
دوست برای شورش بر گناه نکرده من/ به بزه بر
نیامده من بر تن/ که بی فرجام در گردابم افکنده
است[دستانش می لرزد و پیش می رود]من بی
گناهم مادر/ گناهی بر گردنم نیست[سوی آندیا می
آید]گناه من چیست؟[آندیا خاموش]چیست؟

فرمان دهید تا بندها را بگشایند

آندیا

[پریشا می خندد]این زن[پریزاتیش را نشان می
دهد]برخاست و گفت:"اینک این پسر من است که از
او خشنودم" و همه نفرتش را در واژه هایش صلب
کرد و سنگ شد

اردشیر

[کمی خم می شود، ردا را دور خود می کشد و یک
چشمش را می پوشد]به گیسوان بلندش مرا در
آغوش کین خود بپوشانید تا شورشگران از پسم
فروآیند

و در آغوشش به بندم افکنند

و بر نشییم فرو کشند

اما...

آندیا

[پیش می رود و در چشمان پریزاتیش می
نگرد]خودت بخواه مادر[به فریاد]او خودش باید
بخواهد[به زمزمه]

اردشیر

از اردشیرت بخواه مادر

[آشفته]مهرت را از من دریغ مکن / خودت از من
بخواه تا با جان زخم خورده و دستان خون آلود همه
بندها را بگسلم

[پریزاتیش خاموش]نه / او نخواهد خواست [در کنار
مادر زانو می زند و دست بندش را نگاه می کند
،مگاباز می آید]

از مرزهای باختری آگاهش و گزارش هایی نو
پدیدار شده... [اردشیر با جنبش دست خاموشش می
کند ،مگاباز خشم در چهره پس میرود و می ایستد]

جشن کوچک ما را خراب نکن

[سوی آندیا]

کوروش کجاست؟

نمی دانم

[بر می خیزد و راست در چشمان آندیا می نگرد]در
چشمانش قو دارد

نه [چرخ می زند]نه

[دست آندیا را می گیرد و به زور سوی پریزاتیشش
می کشاند]در چشمانش قو دارد مادر

[دستش را رها می کند]بس کن

[آهسته با خود]سرخ... آسمان سرخ رنگ.. [سپس به
میان می آید و با خوانشی نمایشی می خواند]افکنده
در تباهی و افتاده در گمان / اردشیر شاه / افسون نو
پدید ز رویای نو تنان / اردشیر شاه [خنجرش را در
آغاز خوانش نرم از غلاف می کشد و در برابر

مگاباز

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

چشمانش نگاه می دارد و چرخ زنان از سویی به
 سویی می رود و انگار بازی می کند[آغشته با سیاهی
 و زخمی ز همگنان/ اردشیر شاه/ آشوب در کرانه و
 استاده در میان، اردشیر شاه[خاموش می شود]

[پیش می آید]شاه یونانیان نیرنگ باز را از یاد نبرد
 شاه هرگز هیچ چیزی را از یاد نخواهد برد
 مادر

ملکه مادر نبایست بر آتش زیر خاکستر دامن زنند
 هیچ چیز را...

[با خوانشی نمایش گون به میان می آید]نامش نهانه
 زیر لبان زمزمیده اند/ از زخم بر تنش
 [پیش می آید]شاهنشاه

[با جنبش دست بازش می دارد]

بر تیره راه هرزه درایش کشیده اند/ بخت
 تبهگنش[خنجر به کف و بازی کنان سوی مادر می
 آید]تا مغز استخوان خیالش جویده اند/ ترس غم
 آگنش/ کینش بدر فگنده و تارش تنیده اند/ بر نازک
 تنش/ تنها گسسته در/ تنها نشسته بر[به زمزمه]تنها
 و بس[آهسته با خود]شاه هرگز فراموش نمی کند
 مادر[کنار مادر می ایستد]نه[می رود، مگاباز در برابر
 پریزاتیش کرنش می کند]

[رو بر می گرداند]آدمکش

من سرباز شاه و کشورم نه تبهکار خونریز
 بردیا را ناجوانمردانه کشتید

مگاباز

پریزاتیش

آندیا

مگاباز

اردشیر

مگاباز

اردشیر

پریزاتیش

مگاباز

پریزاتیش

مگاباز

من نه [سوی نگاه پریزاتیش می رود] من / نه / گزارش
مرگش را زمانی شنیدم که روزبانان نهان مردم کش
در سپاه کارآمد پنهان روان بسوی مصرش، پیرامون
دشت های یهودیه / به فرمانی پوشیده و شتابان به
خاک و خونش کشیده بودند / کار من پیگیری و
جاسوسیش بود و بس

پریزاتیش

[با نشان نمادین دست بر تن]

کارد بر کالبد نژند بردیا

[می خندد] پی در پی

آندیا

[بازوان پریزاتیش را در کف می گیرد] نباید بر

انگیخته ترش کرد، نباید

[به چشمان آندیا می نگرد]

پریزاتیش

تنها من؟ [آندیا بیرون می رود، مگاباز زانو می زند]

مگاباز

دستآورد ارتشتاران جانفشان در سراشیب است و
برآیند ارجمند هخامنش لغزنده بر نشیب / در
ناپایداری و تنش چند سال دوری شاهنشاه از
پایتخت / و پیکارهای پی در پی / که گرچه با
پیروزی هایی درخشان همراه بوده اند اما بر باهمادی
ناهماورد افزوده که آماده زخم زدند بر تن کشور
/ از خاور و باختر

[سر می افکند] بر تن ایران

پریزاتیش

[خود را اینسو و آنسو می کشاند] از جان این زن چه

می خواهید / این تن در شکسته

[پریشا می خندد] مرا با همه دردهایم رها کنید/ رها
تر/ من دیگر هیچ نمی دانم و هیچ نمی خواهم/ با
تن خسته رو به مرگ/ و در بند و زنجیر
[مگاباز می رود]

صحنه هجدهم

- [اردشیر با تاجی نیم کج بر تخت نشسته است
،مگاباز می آید و کرنش می کند]
- مگاباز در روزهای گذشته، چند بار سربازانی ناشناس
در مرزهای باختری لیدی به دژهای مرزی و دژبانان
نگاهبانش شیخون کرده اند و پس کشیده اند
،برآوردها پیشاهنگان مزدور یونانی را گمانه می زنند
- اردشیر ما با باهمادهای یونانی پیمان داشته ایم
مگاباز یونانیان آسیا سخت آزمندند ،مزدوران دیرین
سرزمینهای پیرامون خود همراه با فنیقیان بازرگان
دریانورد و بر سر مرز ما با سرزمین های ناشناخته
دور اروپا ،شاید در پی توان سنجی و آماده سازی
نیروهایشان و آزمون نهان و آشکار مرزبانان و
سربازان ما هستند
- اردشیر با یونانیان سرزمین ایونی؟
با آتن و اسپارت؟
- مگاباز [درنگ] با آنها و همراه با کوروش هخامنش ،دشمنان
از ریز روند و چارچوب کاری دژبانان و دژها آگاه
بوده اند ،شاید کسی یا کسانی آنها را از نهانه ها
آگاهانیده است
- اردشیر برادرم؟
مگاباز با شایدی استوار سرورم

اردشیر

[با خود] اما من که کاری نکرده ام [از تخت پایین می آید]

مگاباز

یک چیز دیگر، گزارش های دیگرگون و سخت سرزنش گری درباره رخداد های مصر و اردشیر شاه در شهرها و پایتخت ایران زمین پخش شده که چارچوب یگانه و استواری ندارند و آفت زاینده آژیرها تنش های زیر خاکستری را در پایتخت بی شاه و بی بردیا گمانه می زنند

اردشیر

[با دست گویی چیزی را می راند] اما من که کاری نکرده ام / نه؟ [به میان می آید]

اردشیر شاه کاری نکرده است که به بادافره اش کیفر شود و خیانت ببیند [دستش را با خنجر بالا می آورد] این بالا و پایین بردن خنجر از منست؟ [گویی با خنجر پرهیپی را می زند] یا از من بی من در من نهان؟ منی که من نیست / مگاباز این دست و گوشت و استخوان منست؟ / چه کسی می داند [به آینه می نگرد] کیست که به من می نگرد؟ [دستش را بر چهره می نهد] این چهره من نیست و این نگاه / با چشمان ناشناسش [بر تنش دست می کشد، آرام] اگر که من من نیستم پس که هستم / چه هستم اگر که همه اینها نیستم و هستم [می خندد] شاید اردشیر از خود می گریزد؟ [به آینه می نگرد] پس چرا براستی با توی در برابر من نا آشنایم؟

مگاباز

[پیش می آید] هر چه زودتر سپاهی کمکی برای
آمادگان بیشتر به مرزهای باختری گسیل کنید و خود
را به تختگاه برسانید، فرمانده جایگزین بردیا نخواهد
توانست از پس همه کارها و گفته ها بر آید
،شاهنشاه دیر گاهیست که از پایتخت بی شاه
دوراست

اردشیر

هنوز نه / هنوزآماده نیستم ،در اوج به پارسه
بازخواهم گشت[با درنگ و رو به مگاباز]مادرم را
هم از یاد نبر[مگاباز می رود ،اردشیر خیره به دور
دست می نگرد که آندیا آرام از پس می آید]

آندیا

[در کنار و پس اردشیر می ایستد و خط نگاهش را
دنبال می کند][کلاغ های سیاه][با انگشت دور را نشان
می کند]

پیام آوران دوزخ[اردشیر جا می خورد و کنار می
رود ،آندیا می خندد و نرم نرمک نزدیک می شود و
اردشیر پس پس دور می شود]

آندیا

هی..شاه نباید بترسد[اردشیر دستانش را پیش می
آورد]

اردشیر

نزدیک ...نزدیکتر نشو[آندیا به راست صحنه می رود
و سپس به چپ و ناگاه با خشم بر می گردد]

آندیا

شاه نباید از چیزی بترسد[درنگ]همانگونه که من از
پیغام های گاه و بی گاه و مرگبار کوروش نمی
هراسم

شنیده ام که کوروش من در دوردست دور درگیر
فتنه افکنی و هم آوری دشمنان شاه و کشور شده
است

درگیر یا آغازگر؟

اردشیر

[به جلو صحنه می آید] اینها را باید از خودش
پرسید، با ارتش توانمند سیارتان به سویش روید و
به چنگش آورید و رو در رو از خودش پرسید

آندیا

[تکیه می دهد] از همه این ها خسته ام [هوا را بو می
کند و چشمانش را می بندد] چه بوی خوشی، عطر
وسوسه انگیزت هوا را آغشته است

اردشیر

[به نرمی کرنش می کند] کوروش من را به چنگ
آوردید و پرسشهایتان را رخ به رخ پرسید [می رود]

آندیا

صحنه نوزدهم

[اردشیر چیزی را می نویسد و سپس مهر می کند]

نگهبان[نگهبان می آید، کرنش می کند و نامه را بر می گیرد و می رود، مگاباز می آید]خب مگاباز؟	اردشیر
هنوز هیچ اما بر توان و آمادگی دژیانان و نیروهای مرزی افزوده ایم و روشها را تا اندازه ای دگرگون کرده ایم	مگاباز
برآورد نمایندگان ما چیست؟	اردشیر
هنوز گزارش ویژه بی کم و کاستی نداریم[آندیا می آید و مگاباز سر خم می کند]یا یونانیان ماهرانه دستان خون آلودشان را پنهان کرده اند	مگاباز
کوروش چگونه؟	اردشیر
[آرام]کوروش خوب من	آندیا
پی در پی و بی ایستار در سرزمینهای باختر جابجا می شود و بر پایه پایگاه بلند خود و نام خاندانش بر یکپارچگی و هماهنگی پراکندگان هراسان و کین توز می افزاید	مگاباز
[سمت پنجره می رود]کوروش کینه توز من	آندیا
دردناک نیست که برادری چنین به کین با برادر می کوشد	اردشیر
گام به گام به دنبالش هستیم، از چنگمان نخواهد گریخت	مگاباز
از راهنمایی آندیای دلربا هم بهره برید[آندیا به نرمی کرنش می کند]او خوب می شناسدش	اردشیر
[باز می گردد که بیرون برود]پرسشهایم را از او خواهم پرسید/ پرسشهایی بی پایان	اردشیر

مگاباز

مادرتان چطور؟ مادر زخم خورده و همیشه
خطرناک [اردشیر ناگاه از حرکت می ایستد، انگار
ناگهان به یادش آورده است]

اردشیر

مادرم؟ [می زمزمه] مادر مهربان من... [می رود]

صحنه بیستم

آندیا

[ناله های اردشیر در خواب، آندیا به درون اتاق می
آید و در گوشه ای می ایستد]

[آرام با خود]

گرداب بی پایاب روانش جهانی را در خود فرو
خواهد کشید

[با خشم چرخ می زند]

آشوبی بی تمام [ناله های اردشیر در خواب] هی، آرام
باش [به روی اردشیر خم می شود] برای آندیا [موی
اردشیر را می بساود] برای آندیا و آرزو های
بلندش [درنگ] آه پدر، برادر، زمان انتقام فرا رسیده
است، زمزمه هایم را از پس سالیان و از زیر آوار
سنگ ها می شنوید؟ زمان بازماندگان پایمال پارتی
فرا رسیده است، هنگامه خوار شدگانی خاکستر
نشین تا آوای کین خواهی کشتگان شان گوش
آسمان را کر کند [پس می رود] وای... اردشیر، خشم
تو همه را در خواهد یافت / و تیغ خونبارت دربند
هیچ چیز نخواهد بود / خدای بر آندیا ببخشاید [بالای
سرش می رود و خندان گرد تختش می
گردد] پریشانی و دو دلی چون کارد در استخوانت
نشسته و گناه در کام ازدهایت کشیده است [به کناری
می رود] اردشیر هخامنش / آرام تر / برای آندیا
[نرم صدایش می زند] اردشیر

[اردشیر، خوی بر تن نشسته، از خواب می پرد و می نشیند]

آندیا

شاهنشاه برخیزند

اردشیر

خواهر[آندیا به کنار آینه می رود، موهایش را شانه می کند و سر می گرداند و اردشیر را می نگرد]

آندیا

و مادر گفت/ شب ها/ که کابوس دخترکان زخم خورده روح شهر ما را در چنگ خود می گرفت

[پچ پچ وار]مردمان توبه گر و هراسان به گوشه ها می خزیدند/ زنان به آغوش شوهران پناه می آوردند

/نگهبانان از میان روزنه کنگره ها پچ پچ می کردند /و کلاغها قار قارشان را می بریدند/ تا خورشید

بدمد/ و نمی دمید/ آه / کابوسهای پایان ناپذیر

اردشیر

[سر خم می کند]پریزاتیش زخمی

آندیا

[سوی اردشیر می رود]پریزاتیش مهربان[نیم خندی می کند]اکنون در بند و زندان سخت چه می

کند؟کسی می داند؟

اردشیر

مادرم سوگوار مرگامرگ فرزندان است

آندیا

[به گرداگرد می نگرد]شاه تنها در خوابگاه[نیم خندی می کند، بالای سر اردشیر می ایستد و میله

های تخت را می گیرد و می لرزاند]تنهای تنها[اردشیر دستانش را به سختی و کند سوی آندیا

دراز می کند ولی آندیا نرم پس می کشد، اردشیر خود را به گوشه دیگر تخت می کشاند و پریشا رو

انداز را بر خود می پیچد، آندیا بالای سر و پشت

اردشیر می ایستد[پریزاتیش ،کوروش و همه
 کابوسهایت را از خود دور کن/ دور و دورتر
 [با انگشتش فضا را نشان می دهد]ولی براستی که
 می داند که کوروش باز نفراتی را در اینجا و آنجا
 نداشته باشد[دست بر قلبش می گذارد]
 و شاید در اینجا[سرو صدا در پس صحنه ،نگهبان
 می آید ،اردشیر دستش را به نشانه درنگ بلند می
 کند]

اردشیر	بگو
نگهبان	سردار مگاباز پرشتاب و پافشار خواهان دیدار شاهند
اردشیر	[با خود]نیم شبان پر دغدغه
[اردشیر به آندیا می نگرد]	

آندیا	بگذارید من هم بمانم[نگهبان بازمی گردد ،آندیا به گوشه دیگر صحنه می رود ،مگاباز کرنش کنان پیش می آید]
-------	---

مگاباز	سرورم/ ارتش پیشاهنگ یونان در...[آندیا از گوشه به در می آید و کرنش می کند ،مگاباز شگفتار] [با لبخند]فریادهای نیم شبان آشفته شاه مرا هم بی خواب کرده بود
--------	---

اردشیر	بگو مگاباز
مگاباز	یونانیان با سپاهی بزرگ و سنگین اسلحه، پیاده و سواره از مرزهای باختری آغاز به پیشروی کرده اند و بر پادگانهای سه گانه بر کرانه اژه هجوم آورده اند
آندیا	خنجر از پشت؟

مگاباز

نه چندان بانو، کمابیش پیش بینی می کردیم
و دیگر؟

اردشیر

مگاباز

تا کنون پیشروی پر شتابی داشته اند، چند شهر
ارزشمند در کرانه را از دست داده ایم و به شایدی
استوار به زودی به آنها گروهی از مردمان سارد و
کپادوکیه درخواهند پیوست

اردشیر

[اندیشا] گور خود را کنده اند

آندیا

[سوی اردشیر می رود] به دریایشان باید ریخت

در کام نهنگان آبهای سرد

مگاباز

[خیم می شود] سپاهیان دلیر ایران زمین از ساتراپ
های پیرامون باختر چون شیرانی شرزه در راهند
، فرمان دستگیری ناگزیر یونانیان در مصر را هم داده
ایم

اردشیر

[گام زنان] بروید کنار، اندیشه های پست، اندیشه های
گورزاد [گویی چیزی را از برابر چشمش کنار می
زند] اینک دم گسست و رهایی است، رهایی از من
/ فرصتی نو

خونی تازه در رگان [به فریاد] همه بادبان ها را
بکشید، در گزند باد و باران

تا صخره های سخت سر اژه، تا ستیغ دلف، با ایزدان
سوگوارش، بر سر سنگ [به میان می آید] آنک
زندگی، و آنک مرگ، آنک نبرد بی پایان

کشتی ها و جنگیان دریانورد را آماده کنید / از این
کشور اندوه و مرگ باید رفت / رفتن و رفتن / و

بازهم [درنگی بلند و سپس آرام تر] اینک / اردشیر
است که می آید، نخست گشاینده مصر / ایستاده با
تن زخم‌دار برهنه اش، تا واپسین دقایق
، تا روزگاه بانگ نوشانوش
[تندتند گویی چیزی را از برابر چشم پس می زند و
پس پس می رود ، زمزمه وار] بادبان ها را
بکشید، سربازان سربلند
[مگاباز می رود]

پرده دوم

صحنه یکم

[اردشیر رزم پوش، شمشیری بلند در برابرش در خاک، بی دگرشی در نگاه و استاده بر فراز، سرداران یک به یک می آیند و گزارش روند آمادگی ارتش را می دهند]

سردار یکم پیادگان و سواران چپ نورد/ پیادگان و سواران راست نورد من/ همگن و هم نهشت و آموخته /پیش روان/ جدایش های بینابینی را پر خواهند کرد و من در میان

اردشیر با تیغ هایی برا/ و زره سخت پولادین بر تن/ با کمان های سخت زه/ و تیر بسیار در ترکش

اردشیر [استوار] و با امید
سردار یکم [کرنشی تند می کند] با امید

[سردار دوم می آید]
سردار دوم چون بهمن فرود می آییم، آنگه که روزنی بس

باریک از میان رسته های توفنده دشمن پدیدار گردد /از فراز و از پشت/ نهان در میان درختان و گیاهان کوهسار/ چون پرندگان و جانوران شکاری/ با سربازان کارآمد و ویژستار/ و با امید

اردشیر با امید

سردار سوم

قایق ها و کشتی های تندرو پراکنده و با این همه
همراه ،آماده در بندرگاه های پیرامون اند/ با دریا
داران توانمند کهنه کار/ و تیر و کمان بسیار/ با فند
و ترفند هایی نو پدید/ در زمانی مناسب و از پس و
پیش/ راه را بر آشفته گان گریزان و کشتی های
یاریگر دشمن خواهند بست و به زخم کاری شان
خود و کشتی هایشان را خواهند خست[کرنشی می
کند]و با امید[هر سه بیرون می روند ،اردشیر خسته
تکیه می دهد]

اردشیر

سرداران/ افسوس از چنین روزهایی
بزرگ[درنگ]در بیابان و دشت/ در دل هزاران هزار/
در خواب و بیداری هم
[با دستی لرزان شمشیر را از خاک بیرون می
کشد]گذشته هرگز گریبان آینده را رها نمی کند [می
رود]

صحنه دوم

[شبانگاه در چادر خوابگاه، فریادهای خفه شاه
،نگهبان می آید ،شاه بر تختخواب اینسو و آنسو می
چرخد]

شاهنشاه[مگاباز خشمگین می آید و گوشه ای می
ایستد]

برخیزید[اردشیر نیم خیز می شود و دستش را سوی
نگهبان مشت می کند و گویی ورايش را می نگرد]
[بریده]بردیا...بردیا

[فرو می افتد ،مگاباز به نگهبان اشاره می کند تا
بیرون رود ،مگاباز بالای سر شاه می آید و اندک
درنگی می کند و می رود]

نگهبان

مگاباز

اردشیر

صحنه سوم

[زوزه تندباد و توفان ، اردشیر رزم پوش بر فراز
بلندی ایستاده است و دور را می نگرد]

اردشیر [به همراهش جایی را نشان می دهد] آن گروه سوار
آنجا را... بالاتر ببرید... جلوتر تا... [پریزاتیش آرام می
آید و پیش را می نگرد]

اردشیر [بی دگرشی در نگاه] گواه پیروزمندی اردشیر خواهی
بود [با دست چیزی را در دوردست نشان سربازی
می دهد که بیرون می رود] زود برو [پریزاتیش پیش
می آید و با لبخند دور را می نگرد]

پریزاتیش حیف از چنین نبرد بزرگی
[اردشیر ناگاه بر می گردد و او را می نگرد] این نبرد
تو نیست [مگاباز می آید]

مگاباز سرورم / نمایندگان انجمن های یونانی درخواست
دیدار شاهنشاه و نشستی پیش از آغازش جنگ
دارند

اردشیر با یاغیان و سرکشان و خائنان حرفی برای گفتن
نداریم

مگاباز [آرام تر] کوروش هخامنش ، برادر شاه ، هم همراه آن
گروه است [پریزاتیش سوی مگاباز بر می گردد] شاید
از بودن مادرشان و بانو آندیا در نزد شاه و درکناره
های رزمگاه آگاه شده اند

اردشیر [پیش می آید] نه

ولی زیانی نخواهد داشت	مگاباز
[لرزان] بگذار بیاید... [اردشیر] اورا می نگرد، پیش می رود و سر می گرداند	پریزاتیش
بگو بیایند [مگاباز] می رود و پس از اندکی باز می گردد، نگهبان می آگاهاند	اردشیر
نمایندگان انجمن های یونانی خواهان باریابی اند [اردشیر] بر فراز	نگهبان
بیایند [سه نفر می آیند، دو یونانی و کوروش هخامنش از پس آن دو، اردشیر راست در چشمان کوروش می نگرد و آنگاه نگاهش را می افکند]	مگاباز
[رو به یونانیان] ارتشتان را پس تا مرزهای پیشین اژه خواهید کشید؟	اردشیر
[پیش می آید] اما شاهنشاه، اکنون ما اینجا هستیم و استوار / در میان دوستان و دوستان یونان [پایش را بر زمین می کوبد] اینجا [دو نگهبان پیش می آیند اما با فرمان شاه می ایستند، یونانی آغازگر نیم کرنشی می کند] و شاه خواهد پذیرفت که آن که از سارد هم گذشته است، راه کمی برای بازگشت ندارد و راه بسیاری برای رفتن	یونانی یکم
آن که آمده است آیا خواهد ماند؟ [اردشیر] سر می افکند	مگاباز
[به مگاباز] کوروش چه خواهد گفت؟ [راست می نگردش] یونانی خواهد ماند؟ [کوروش تند پیش می آید اما چیزی نمی گوید]	اردشیر

می ماند اگر بخواهد	یونانی دوم
اما هنوز زمان هست برای نجنبیدن	یونانی یکم
نجنبیدن؟[پریشا می خندد]	اردشیر
یونان آماده شنیدن یا گفتن پیشنهادهایی	یونانی یکم
چشمگیر است[اردشیر بی توجه به او به	
پریزاتیش نگاه می کند و کوروش را	
نشانش می دهد]	
[رسا]ای نماینده ایستاده در کنار/ تو هم چیزی بگو	اردشیر
یا تنها برای گسترش فتنه و تنش در ارتش سرزمینت	
آمده ای	
من...[یونانی یکم جلوی سخن گفتن او را می گیرد]	کوروش
ما تنها...	یونانی یکم
[به تندی بازش می دارد]	اردشیر
بگذار خائن خودش سخن بگوید	
[از خشم می لرزد]	
[با خشم فرو خورده]شاه بداند که[زمزمه وار در	مگاباز
کنار]دشمنان نیرنگ باز با این گونه داستان افکنی و	
رو در رویی ها بر آتش تنش های ناپدید دامن می	
زنند	
[مگاباز را کنار می زند]بگذار خودش سخن	اردشیر
بگوید[رسا و استوار]هخامنش پس نمی	
ایستد[کوروش پیش می آید]	
اکنون چیزی برای گفتن ندارم	کوروش
[سمت پریزاتیش می نگرد]	

کوروش

مادر[سر را سوی یونانیان بر می گرداند]خوب ببینید
مادر شاهنشاه و من و ملکه دیرین ایران زمین در
بند است

[پریزاتیش سوی کوروش می رود که اردشیر
شمشیر از نیام می کشد و با تیغه آن از رفتنش
جلوگیری می کند]

بگذار بروم

پریزاتیش

برگرد[به فریاد]برگرد پریزاتیش

اردشیر

بگذار نزد پسر عزیزم بروم

پریزاتیش

[کوروش می خواهد پیش بیاید که یونانی یکم
جلوگیری می کند]

پسرت؟[مگاباز به نگهبانان اشاره می کند تا
پریزاتیش را پس ببرند، اردشیر سر بر می
گرداند]این...این زن می خواهد پسرش را در آغوش
بگیرد[درنگ]پسر عزیزش را[شتابان رو می
گرداند]بروید و با پیشنهاد برگردید[نمایندگان کرنش
می کنند و می روند]

اردشیر

[زمزمه وار در پس]کوروش به کشور خیانت کرده
و سزاوار کیفر است، دست در دست دشمن و پنجه
در پنجه دوست/ ارتش و سردارانش به فرمان استوار
و بی دگرش شاهنشاه در این روزهای سخت
نیازمندند/ به فرمان شاهی که از کیفر خیانت نخواهد
گذشت[آرام تر] اگرچه اکنون نماینده در امان یونان

مگاباز

است اما به هر روش نگاهش دارید یا به دستاویزی
پذیرا به بندش افکنید و یا...

اردشیر یا؟[مگاباز پس می رود تا سربازان پریزاتیش را
ببرند]

پریزاتیش [با فریاد]یا چه اردشیر؟
[پریزاتیش را کشان می برند]

اردشیر کوروش آخرین برادر توست
اگر این ماجرای دیرپا به مرگ برادر پایان
پذیرد[دستانش را می نگرد]

تنها این دستان ناگزیر کارد را فرود خواهد آورد[به
مگاباز می نگرد،دستانش می لرزد]دستانی که نمی
هراسند[ناگاه پس می رود]

مگاباز تنها اردشیر و نه هیچکس
اما یونانیانش هم خواهند کشت[اردشیر تندتند
بیرون می رود]

مگاباز دریغ و ترس / از آورد سخت اندر پی / از شاه
چند دل پریشا و کشورش / باید کاری
کرد[استوار]نگهبان[نگهبان می آید]بانو آندیا را خبر
کنید[نگهبان می رود]

صحنه چهارم

[نگهبان می آگاهاند]

نگهبان نمایندگان یونان [دو یونانی با کوروش در کنار می
آیند، اردشیر پشت به آنان و بر فراز]

مگاباز خب؟ [یونانی دوم نقشه در دست پیش می آید
، مگاباز نقشه را می گیرد و روی میز می گذارد و می
گشاید]

یونانی یکم همه سرزمینهای یونانی نشین در پس / تا باختر رود
هالیس و نیز شهر سارد و آبخست قبرس / همه را با
پیمان نامه ای استوار می خواهیم تا بازگردیم / و نیز
پروانه ای برای آزادی آیند و روند با مصر و تا مصر
[باز می گردد] همین؟ اردشیر

یونانی دوم شاید اگر شاه در آن بیاندیشند که ما اکنون اینجا
یم / و استوار / برآورد بهتری از توان فردای جنگ
سالاران یونان بیابند [اردشیر خشمآکن]

کوروش ارتش یونان با سربازان سنگین اسلحه و شتاب بسیار
نیروهای رزمیش همآورد چندان ساده ای نخواهد
بود

اردشیر [شگفتار] دریغ است / و اندوه / برای ایران [آسمان را
می نگرد و کوروش را نشانه می رود] آیا این مرد
/ این همدست یونانیان فرزند کوروش بزرگ است؟
/ آه اهورای دوردست / ای همه خدایان / نه / این تن

رو به تباهی / رو به نشیب / از هخامنش نیست / نه
از گوشت و نه از استخوان / نز ماندگان و نه رفتگان
/ نه [پریشا به پیرامون می نگرد و می گوید] او را هم
بنگرید / دستانش را بنگرید

دستانی به خون فردای ایرانیان در آغشته [راست به
کوروش می نگرد] افسوس [باز می گردد]

یونان همواره شکبیا نخواهد ماند [از پس همگان نرم
و ناگاه و بازیگوش آندیا می آید و از کنار کوروش
می گذرد، بی نگاه، گوشه دامنش را به پای کوروش
می کشد و به شاه کرنش می کند و در پیش می
ایستد، اردشیر بر می گردد و شگفتار سر خم می کند]
بانوی دلربا [کوروش ناخودآگاه دستش را سوی آندیا
می برد و با شتاب پس می کشد] بانو آندیا [آندیا می
خواهد به گوشه برود اما اردشیر پا بر پیوستار دامنش
می نهد و از رفتنش جلو می گیرد، آندیا با مهر در
نگاه چهر سوی اردشیر بر می گرداند و دامنش را به
کف بر می گیرد و در کنار شاه می ایستد]

یونانی یکم

اردشیر

آندیا

[نرم آهنگ] کوروش مهربان من
[نیم کرنشی سوی کوروش می کند، اردشیر پشت به
آنان بر بلندای رود و دور را می نگرد]

[رو به آندیا] بیا [آندیا پنهان از اردشیر با اشاره
انگشت کوروش را پیش می خواند و نرم‌انرم سوی
اردشیر می رود، کوروش چون جادوشدگان پیش
می رود]

اردشیر

یونانی یکم هی.[یونانی یکم از پس دستش را می گیرد]کجا می
روی؟[کوروش می کوشد خود را رها کند اما یونانی
سختتر می کشد تا کوروش بر گردد و رو در رو با
یونانی شود]

یونانی یکم [آرام]کجا؟ آندیا دیگر از آن تو نیست[کوروش آندیا
را نشان می دهد]
کوروش [انگار با خود]
باید..باید از خودش بیرسم

یونانی یکم [آرام تر]ما برنامه هایی داشتیم[کوروش به تندی
دستش را رها می کند]
کوروش هیچ چیزی دگرگون نشده است
یونانی دوم [آرام]می خواهند خشمگینت کنند و در چنگشان
آورند

کوروش [انگار با خود ،سخت به اردشیر می نگرد]دیگر آندیا
را نه ،او را رها نمی کنم[درنگ]باید از خودش
بیرسم[کوروش نزدیک آندیا که در پس شاه ایستاده
می رود ،زانو می زند و گوشه دامنش را به کف می
گیرد ،خوابزده]

خدایا چقدر گذشته است[آندیا نرم و ناگاه بر می
گردد و به ناگهان و خشمآگن دامنش را از کف
کوروش بیرون می کشد و به بالاتر و کنار اردشیر
می رود]آندیا[اردشیر سر می گرداند ،آندیا با خشم
بر می گردد]

کوروش آندیا [کوروش نزدیک تر می شود و گوشه دامن را
 به کف می گیرد]
 آندیا کوروش خوب من [با مهر در نگاه گرداگرد کوروش
 می گردد و با امتداد دامن او را می پوشاند و در
 پیش می ایستد، ناگاه خنجر کوچکی را از برش
 بیرون می کشد و بالا می برد] دوستت دارم [خنجر را
 فرود می آورد که سپسش دستان اردشیر دستانش را
 می گیرند]
 اردشیر [به فریاد] آندیا نه
 یونانی یکم کوروش [یونانیان پیش می آیند اما دو سرباز
 پیرامونشان را می گیرند، کوروش از کتف زخمی
 شده است و می نالد، آندیا باز می کوشد اما اردشیر
 خنجر را از کفش بیرون می آورد]
 مگاباز [پیش می آید] نگهبان
 یونانی یکم [خشمگین] هیچ کجا بر نمایندگان پذیرفته تیغ نمی
 کشند [می خواهد پیش آید اما نگهبان جلویش را می
 گیرد]
 مگاباز [رسا] بانو آندیا را ببرید
 مگاباز [آندیا را می برند]
 مگاباز زود .. زود پزشک را خبر کنید
 [اردشیر از کنار کوروش برمی خیزد گویی پیش رویش
 چیزهایی می بیند و پس پس می رود و گوشه‌هایش
 را می گیرد] نه... اینبار نه، مگاباز [پزشک می آید و به
 درمان می آغازد]

اردشیر [کنار کوروش می نشیند و سرش را به بر می گیرد] کوروش... کوروش [کوروش آرام می نالد]

پزشک سرورم، خوب خواهند شد، زخم کاری نبوده است

یونانی یکم ما می رویم [مگاباز به اردشیر خودگین می نگرد، یونانی دوم سوی کوروش می رود و می نگرد، پزشک به همراهش اشاره می کند که تخت روانی برای بردن کوروش بیاورند]

پزشک زخمشان را بسته ام و خونریزی هم بند آمده است

یونانی یکم در ارتش ما پزشکان توانمند یونانی هستند [به اردشیر کرنش می کند و اشاره می کند که کوروش بر تخت روان را ببرند که اردشیر به آنان پشت می کند]

اگر نیازی باشد برویم

یونانی دوم کوروش [در آستانه در و بر تخت روان، آرام] بایستید [می ایستند] من هرگز به کشورم پشت نمی کردم، فقط تو باعث شدی

[لرزان] تو برادر [یونانی دوم اشاره می کند که بروند، اردشیر اندوهبار می نگرددشان که می روند، اردشیرزانو می زند و اندکی زمین را با کف دست می بساود و آنگاه سخت می گرید]

مگاباز سرورم [اردشیر ناگاه بر می خیزد، انگار مست و افتان و خیزان تا به تخت]

اردشیر [آرام] همه نیروها آماده شوند

صحنه پنجم

[زمان گذشته است و باد می وزد، طبل آهنگ و
 آوای چکاچاک شمشیرها در دوردست، اردشیر با
 همراهان در میان کشتگان گام بر می دارد]
 سرباز یکم [شتابان می آید و زانو می زند] شاهنشاه، کشتی ها و ناوگان
 ناپیوستار تندرو/ با سربازان بسیار و دریانوردانش در
 گروهان گسستار و از هم جدا، تا توان شتاب یابند و
 یکجا در دام کارآمدان دریانورد یونان نیفتند/ پراکنده
 در نهان آب های آبخستان فراوان پیرامون اثره و
 آبهای سیاه در دل باد و باران و توفانهای سهمگین
 آبهای شمالی این روزها/ وزمیان سنگ ها و صخره
 های سخت/ نرم آهنگ و دشخوار/ و با یارمندی
 بارش ابر زیرپاش پادشاهی/ با داده های گرانسنگ
 همموردان با ایران از ریز جای و جایگاه یونانیان
 آگاهیدند/ و چون پرندگان شکاری/ چون شاهین به
 خوناب آمخته/ باچنگال های تیز چنگ/ در تن
 ناوگان سرکش و همراه در میانه گذرگاه های تنگ و
 آشنای آبهای سیاه/ فرود آمدند و بینابین ناوها را
 بریدند و در دامی سختشان کشیدند/ و تا جگر گاه
 شکار ناشکیبا را دریدند/ و چون مستی مرگبار
 فرویشان کوبیدند/ سربازانشان یا با ناوهای کم
 شمار اگر توانستند گریختند و یا در گورستان کشتی

های بسیارشان در بستر پر آشوب دریا تا ابد
آرمیدند[فریاد می زند]
تا ابد

اردشیر درود بر دلیران آبهای دور دست[شادمان] اکنون بسیار
دشمنان دژکام دریازی در کام نهنگان آرام گرفته اند
مگاباز آفرین بر دلاوران جنگاور دریا/ درود/ همه یونانیان
مزدور را به دریا باید ریخت

اردشیر سخت و بی روزن پشت سپاهیان یونان را ببندید/
هیچ چیز و هیچ کس از مرزهای دریایی نباید
بگذرد/ حتی پرندگان هوایی

مگاباز برو[سرباز یکم می رود، سرباز دوم با جامه خون
آلود می آید و زانو می زند]

سرباز دوم جنگیان در دشت پهناور همچنان در تکاپویند، در
کشاکشی بی ایستار/ پیادگان سنگین اسلحه یونان با
نیزه های تو در توی چون خارپشتان در دام خود
نهاده فتاده اند

در گروه های کوچک و دورادور و تنگ/ با پراش
آتشبار قیر سیاه بر تیر های پولادین آغشته
/درگرداب و در تب و تابند و تا آوندشان در زخم و
آتشی چسبناک است/ در آغاز سواران یونان با
پایمردی پشت نو به نو شونده از خوراک و نوشاک
و تیر و کمان و نیرو های تازه از دریاها و
سرزمینهای نزدیکشان/ هر دم بر فشار می افزودند و
از کاستن از شمارشان نمی هراسیدند/ دلاوریشان

کاهش نمی یافت و پیش می آمدند/ اما به ناگاه و با آگاهی از تک و پاتک سرنگون دریانوردانشان و بریدن راه آنها از پس و از پیش از پیشروی کاستند/ سنگر گرفتند و پس رفتند و همجا شدند/ یاران دیروز هم به ویژه فنیقی های پیمان شکن دریانورد پس کشیده اند و پیغام های فرو دستانه داده اند و دیگر هیچ/ همآوردان پارسی چون شیران شرزه بر آنان می تازند/ می تاراندند و پس می برند/ تا تنگه های سخت و ستبر کوهستان های بلند و سرد[رسا]شاهنشاه/ بازمانده ها هم تا آنجا پس می روند و می میرند/ نه در پیش و نه در پس راهی نیست/ جز مرگامرگی ناگزیر

مگاباز

دروید بر جنگاوران شگفت و سرفراز/ درود [به جلو صحنه می آید] اینبار تا دل یونان پیش می رویم/ تا آتن و پس از آن/ تا دل سرزمینهای ناشناخته اروپایی/ دیگر ایستاری در کار نخواهد بود[می خواهد برود]

اردشیر

سرباز دوم اما شاهنشاه[سرباز خاموش و سر افکنده ، اردشیر باز می گردد]

بگو

مگاباز

اما[استوار]برادر ارجمندتان کوروش از خاندان فرهمند هخامنش/ نیز سوارانه بر اسب/ در گرماگرم نبرد و در میانه/ در سیلاب تیرهای ناگهان زخم خوردند و فرو افتادند و جان سپردند/ سرفراز و

سرباز دوم

شکوه‌مند[سر می افکند، اردشیر خودگین گامی به جلو بر می دارد، مگاباز اشاره می کند تا سرباز دوم برود]

اردشیر: وای... وای [اردشیر گرد خود می گردد و گوشه‌هایش را می گیرد] کوروش کوچک

مگاباز: جنگ‌ها همواره کشتگانی دارند/ باران تیر هم کسی را نمی شناسد [اردشیر گویی با پشت دست جلوی نور آفتاب را می گیرد] کوروش در میدان نبرد و سربلند مرده است

اردشیر: [آرام و رو به مگاباز] مگاباز/ نورش چشمانم را کور می کند [بلند می خندد و تندادند سرش را می خاراند، ناگاه با فریاد رو به خورشید] دردل تیرگی و سیاهی همواره فرو شو/ ای گوی آتشین/ در اقیانوس تباهی نورت چشمان اردشیر شاه را کور می کند [دستپاچه] اما من... من باید بروم [به زمزمه] شمشیر آخته از خانه ات هرگز دور مباد اردشیر/ تن خونبار بی پناهِش در زیر آفتاب سخت بر کدام سنگ فرو افتاده است/ باید بروم.. اسب من کجاست؟ [پیرامون را می نگرد و می گردد و آنگاه فریاد می زند] اسب من کجاست؟

نگهبان [بیرون می رود]

مگاباز: چند سرباز کارآمد را دوردور همراه شاه کنید تا هنگامی که آرامش یابد/ بانو آندیا را بیاورید [نگهبان

بیرون می رود، پس از اندکی آندیا در پی نگهبان می
آید، مگاباز کرنش می کند]

بانوی من

مگاباز

آندیا

[نرم آهنگ] آه سردار / دیگر این تن خسته رنگ
پریده / بازمانده بانویی است درگیر و دار زندان و بند
/ و شکیبای داغ و درفش در پیش [کرنشی می
کند] زنی تنها و بی گناه [تند] در همسایگی آن شیر
ماده خشمگین

[چشم در چشم] کوروش مرده است

مگاباز

[درنگ و آنگاه تند پیش می آید] کوروش هخامنش؟

آندیا

در سیلاب تیرهای بی پایان در دل جنگ و سرفراز /
امروز

مگاباز

مرده... [شگفتار و به زمزمه]

آندیا

کوروش من... سرفراز و عاشق

[پریشا می خندد] مرده...

آندیا... بانو [آندیا آرام می شود]

مگاباز

آندیا

گرچه می خواستم با خنجر کوچکم از مهر و کینی
ویژستار و هدفمند به خاک و خونش کشم
اما... [آرام] با همه اینها از ته دل دوستم داشت

رفتارتان ناامید کننده است

مگاباز

[دیوانه وار می خندد] مرده است؟ آخرین عاشق من
مرد؟ پریزاتیش می داند؟

آندیا

اگر تا کنون نشنیده باشد، زودازود خواهد شنید

مگاباز

آندیا
 مرا از آن زن کینه دار با قهقهه های دیوانه وارش
 دور کن [سوی مگاباز می آید] از پریزاتیش می
 ترسم [خشمگین] تو قول داده بودی که دستانم را باز
 می گذاری و پشتیبانیم می کنی
 مگاباز
 اما نه در کشتن برادر شاهنشاه در حضور شاه [با
 لبخند] نه در کشتن نامزد مرده تان / نه... نه تا آنجا
 آندیا
 [پرشا] کوروش هم دیگر زنده نیست [بریده] کشته و
 فرو افتاده چون سنگ [مگاباز به نگهبان اشاره ای می
 کند]
 آندیا
 [ترسان] مرا به آنجا باز نگردان [نگهبان پیش می آید
 ، آندیا پس می رود] آنجا نه
 مگاباز
 [سوی در می رود و ناگه می ایستد] خب... باید
 پذیرفت که روزگار بد و پر آشوبی است و شاید
 امروز هردو به هم نیاز داشته باشیم [درنگ] شاید
 بتوان میان ما گفت و پیمانی نو کرد
 آندیا
 [باخود] مرا از آن زن ترسناک دور کن
 مگاباز
 بانو / ارتش و ارتشتاران در چنین روزهایی نیاز
 ناگزیر به آرامش و پشتیبانی شاهنشاه توانمند
 کارآزموده دارند [با گشودن دست پیشاپیش را نشان
 می دهد] می توانیم پیش تر رویم / بسیار و بسیارتر /
 تا مرزهای دوردست ناشناخته اروپایی / تا آنسوی
 سرزمینهای ناشناس باختر / تا فراسوی اژه / همیشه
 آرزوی چنین روزهای پر افتخاری را داشته ام و بر
 انگيختن دیگران و شاه بر آن تلاش ها کرده

ام[خوابزده]روزهای بزرگ در پیش اند/ روزهای	
افتخار و نام بلند	
فرمانده تان آشفته و دربندکابوس و وحشتی	آندیا
دیرپاست	
[پیش می آید]پس آرامش کن	مگاباز
آرام؟[به نگهبانش می نگرد]	آندیا
با این؟[مگاباز به نگهبان اشاره می کند که برود]	
آرامش کن آندیا	مگاباز
[می رود]	

صحنه ششم

[اردشیر بر تخت با تاجی نیم کج]	
[بر نقشه بر میز]در چندروز گذشته رسته های سوار	مگاباز
تندپای کارآزموده ازکنام های کوهستان و از گذرگاه	
های نشان شده گذشته اند/ تا اینجا و اینجا[روی	
نقشه نشان می دهد]در پی گریزندگان خسته و	
گرسنه یونانی/ و پیادگان مادی هم پر شتاب و ستر	

از این سمت و این سمت در پس گروهان ها به
دنبال..[سرو صدایی از پشت صحنه می آید]و
اکنون..

[اردشیر دست بلند می کند، مگاباز خاموش، پیکی
خاک و خون آلود، تند و نفس نفس زنان می آید و
زانو می زند]

بگو

مگاباز

سرباز

شاهنشاه[درنگ و آنگه با صدایی رسا]یونانیان تسلیم
شدند/ بازماندگان خسته و گرسنه شاخه شاخه
یونان/ سردرگم و هراسان و سرافکنده از میان
کشتگان/ افتان و خیزان از نهان غارهای سرد و
سنگ های یخ زده/ با تیغ ها و نیزگان شکسته در
سرزمینهای آسیایی ایران یکپارچه تسلیم شدند[سر
می افگند و دستش را مشت می کند و بالا می
آورد]شکار زخمگن گریزپا در چنگال عقاب/ گوزن
شاخ شکسته در کف سرپنجهگان شیران
شرزه[درنگ]شاهنشاه/ ما پیروز شدیم

پیروز شدیم؟[بر می خیزد و سرش را می خاراند
،آرام]اردشیر پیروز شد؟[رو به خورشید]آی/ گوی
های آتشین/ ایزدان دور[دستانش را می گشاید و می
چرخد]اینک اینجاست: اردشیر بی شکست[آرام]چه
کسی می گوید که خدایان با اردشیر نیستند؟شگفت
نیست؟

اردشیر

برخیز[سرباز بر می خیزد]

مگاباز

اردشیر

تو و خاندانت نامی بلند خواهید یافت/ هم وزنش
طلا بدهید[سرباز کرنش کنان می رود]

اردشیر

[راه می رود، با خود] تیغ تیزت در کام نیستی
فروشان می برد/ و درخششت سنگشان می کند[می
ایستد] فریادهای شادی گوش ها را خواهد درید/ و
کوهها را خواهد شکافت[ناگاه به دوردست می نگرد
و با دست چیزی را از برابر چشمانش می پراگند] گم
شوید/ کلاغ های سیاه[گامی پس می رود] دیگر
بگریزد از اردشیر[دستانش را می نگرد و در آستین
هم پنهانشان می کند] نه...این...این دستان پاک پیروز
با تابش خیره کننده شان[به این سو و آنسو می
نگرد] بی هیچ لکه ای/ بی هیچ خون[پس پس می
رود] خدایان با که نیستند؟[ناگاه شتابان سوی مگاباز
می رود] جشن می گیریم، شکوهمندترین جشنی که
چشمان جهان را کور کند سراسر کشور پهناور از
کران تا کران به شادخواری و بانگ نوشانوش
برخواهند خاست و شادی تا مغز استخوان رسوخ
خواهد کرد

مگاباز

[کرنش می کند و سپس با انگشت دور را هدف می
گیرد] تا یونان و پس از آن

اردشیر

تا یونان و پس از آن
و بازهم و بازهم/ تا آنجا که ترس و اندیشاری نباشد
/روزان پر فروغ را با شبان سیاه پیوند می دهیم و
پیش می رویم/ تا هر کجا[سر و صدا در پس

اردشیر خشمگین می نگرد ولی سروصدا بیشتر می
شود، پیک تندآهنگ می آید و زانو می زند]

بگو

مگاباز

[کم نا بر خاک می افتد]

پیک

شاهنشاه

آب بیاورید[آب می آورند و بر رویش می پاشند،
پیک به سختی بر می خیزد و زانو می زند، انگار می
ترسد]

مگاباز

بگو

اردشیر

[استوار] خیانت بزرگ/ به شاهنشاه خیانت کرده اند

پیک

چه خیانتی؟ کجا؟

مگاباز

چند روز پیش در پارسه در پایتخت/ برادر کوچکتان
بردیا بر تخت سلطنت نشست و تاجگذاری کرد

پیک

[به قهقهه دیوانه وار]

اردشیر

بردیا مرده است[لرزان رو به مگاباز] مگاباز بردیا
...مرده است

بردیا؟

مگاباز

خودش بود/ یا دست کم از دوردست بر همگان
خودش می نمود/ بردیای هخامنش با همان چهره
همان درخشش، همان تن و اندامی که روزگاری
پیک پیغامبر سپاهیان خاوریش بودم/ در میان گروه
کوچک نزدیکان دسترس ناپذیرش/ و موبدان موبد
ارجمند همراه

پیک

/ سرورم/ من خود در جشن بر تخت نشستشان در
 پاسارگاد و بر سرآرامگاه کوروش بزرگ با چشمانی
 پر اشک و آه از یاد پدر دیدمشان/ آن هنگام که نرم
 آهنگ و اندوه بار از پله های پارسه بالا می رفتند
 بردیا/ برادران[با ترس] من خود از جاسوسان دیرین
 سردار مگابازم که تن کشته زخم خورده بردیا را هم
 دیده است اما انگار به ایزدان سوگندخودش
 بود[اردشیر شمشیر می کشد و پیش می آید، مگاباز
 سوی اردشیر می آید]

اردشیر

بردیا مرده است[دستانش را نشان می دهد] به دستان
 خون آلود من/ با این لکه های تا ابد پاک ناشدنی
 بنگر[دستانش را پیش چشمان می گیرد] با همین
 دستان تن خونبار در پرند نیلگونش را در آغوش
 گرفتم و در دخمه نهادم/ تن خنجر از پشت خورده
 برادرم را/ بردیا را

مگاباز

وای، وای/ در چنین روزهایی...

پیک

بزرگان ایران زمین و سران کشورهای پیرامون هم با
 او پیمان استوار بستند تا بر تخت سلطنت نشست
 [دیوانه وار] بر تخت و جای من؟! [زمزمه وار] بر تخت
 اردشیر شاه[افتان و خیزان تا تخت می رود] پرهیب
 دهشتبار بردیا با خون خشکیده بر تن بر تخت
 هخامنش نشسته است

اردشیر

اما این شگفت انگیز است

مگاباز

خب...آخر چطور...بزرگان پارسی و سران

سرزمینهای آسیایی ایران/ با این شتاب

/ بی آیین و بی آگاهاندن و بی ترساترس از آتش

خشم اردشیر در جنگ و زنده و توانمند/ با بردیای

دروغین پیمان بستند؟ این خردپذیر نیست/ نه

[دستانش را در برابر چشمش تکان می دهد] نابودتان

می کنم...گم شوید[تنداتند پس می رود و گرداگرد

اتاق می چرخد] گم شوید

پیمانی نه تنها با دیدار یا فریب بردیای هخامنش/ نه

تنها با آن

[با فریاد] پس با چه؟ چطور؟

[پیک سر می افکند]

[رسا] بگو

بردیا.../ بردیای جانشین ناگهان پدیدار، نامه ارجمند

و با نشان استوار سلطنتی را در کف داشت که از

بزرگان پارس می خواست که هر چه زودتر شاهی

جدید برای پرهیز از آشوب و ناپایداری در

سرزمینهای ایران و ایران وند برگزینند و بر تخت

بنشانند/ با گفتار و گزارشی درباره روان پریشان شاه

/ درباره خشم بی هدف شاه سالیان مصر/ درباره

خطری که کنار گوشه‌اشان پرواز می کند

نامه ای که می خواست تا بردیای زنده را برگزینند

بردیایی که هرگز نمرده است

اردشیر

پیک

مگاباز

مگاباز

پیک

- اردشیر [خشمآگن و گام به گام پیش می آید] نامه با نشان
سلطنتی از اینجا؟ چه کسی جرات کرده است؟
- مگاباز مهر سلطنتی که یا در خزانه همراه ارتش و یا در
کف و کنار پادشاست؟
- پیک نامه ای بود با نشان درست و برجسته و با نگارش و
نوشتار و مهر ویژه... [سر می افکند]
- ملکه مادر/ بانو پریزاتیش
- اردشیر پریزاتیش... مادرم؟ [به قهقهه بریده بر فراز می
ایستد] پریزاتیش مهربان [پس می رود، ناگاه با
فریاد] آه مادر...
- مگاباز باید با شتاب برای سرداران ارتش در مرزهای اثره
نامه نوشت/ گزارش ها زود پخش خواهند شد، زود
- اردشیر [اردشیر می لرزد] آن زن را بیاورید/ آن زن را بیاورید
[پیش از رفتن نگهبانان مگاباز با آنان می زمزد و
سپس سمت شاه باز می گردد، اردشیر در گوشه ای
خودگین و زمزمان]
- مگاباز [با خود] جادوگر [پریشا گام می زند] باید زودتر
دست کم با ارتشتاران پایمرد باختر و نگاهداران اثره
هماهنگ کنیم و آماده باشیم [مشتها را پیش می
آورد] وای [به آوای بلند] نگهبان [چیزی را می نویسد
که نگهبان با خود می برد، آندیا از سوئی و
پریزاتیش از سوئی می آیند، اردشیر بریده بریده و آرام
شعر کودکیش را می خواند]
- اردشیر "یک... میمون... کوچولو"

پریزاتیش [مستانه دیوانه وار] "یک...
 [گرد خود می چرخد]
 میمون...کوچولو"

آندیا سرورم [می خواهد سوی اردشیر بیاید که پش می
 زند]

اردشیر [راست و بی دگرشی در نگاه دور را می نگرد] همه
 چیز را نابود کردی

پریزاتیش [آرام] دیگر چیزی نمانده بود ، بازمانده ها را هم
 یکجا انباشتم و آتش زدم [بریده می خندد] این تازه
 پیش درآمد است

مگاباز شاید از همان آغاز در کاخ و پیش از جنگ با یونان
 این داستانها را چیده بوده است [با انگشت نشانه اش
 می رود] خون سربازان بسیار و آغازش جنگ داخلی
 بر گردنتان خواهد بود

پریزاتیش [چپ و راستش را می نگرد]
 خون؟ خون چه کسی؟ [سوی مگاباز می
 رود] کجاست؟ کدام خون؟ [رو به اردشیر فریاد می
 زند] اردشیر کدام خون؟ [اردشیر بی توجه به آنان و با
 خنجر بازی کنان]

اردشیر یک میمو... [پریزاتیش بر زمین می نشیند و امتداد
 دامنش را در آغوش می گیرد] خون رکسانا؟ خون
 بردیا؟ یا کوروش؟ [سوی اردشیر می رود ، آندیا
 جلویش را می گیرد اما کنارش می زند] با من دیگر
 از هیچکس مگوید / از هیچکس [خشمگین] آه

چاووشان بلند بانگ/ با من از اردشیر بگوئید/ تنها و
 بس/ چشمهایت از شگفتی و خشم از کاسه بدر می
 آیند/ نه؟/ خودت را می جوی و در فضایی بیکران
 تف می کنی/ نه؟[درنگ]همه چیز را تو نابود
 کردی[آنی می گرید و بس، در میانه می ایستد]در
 کاخ و در زندان و نرم‌انرم داستانها چیدم/ آه چه
 داستانهایی/ راست و دروغ را در تار و پود آن هنر
 مندانه تافتم و بافتم/ تا چوبه دارت را برپا کنم/ با
 نمونه ای انگار همسان بردیا/ آمیخته با رنگارنگ
 بسیار/ گنومات مغ، برادر کوچک کرتیر، موبد موبدان
 دیرسال و آزمند کاخ شاهی شوش که گویی مانستار
 و شبیه شگفت سالیان کودکی بردیا بود را شاید به
 یادش آوری که همه کودکی‌شان را در پایتخت
 تابستانی و در کاخ با هم بودند/ با آتش آژشان
 گداختم و پیش انداختم[به مگاباز می نگرد]بردیایی
 دروغین مانستار و شبیه بردیای راستین/ با رنگ
 بسیارو نیرنگ

/ چه کسی تردید خواهد کرد؟ یادت هست که همه
 در کاخ از شباهت کودکانه شان شگفت زده
 بودند؟ انگار همان و همان اما از دور/ با فند و
 ترفندی شگفت و با نشان و نوشتار استوار مادرش در
 دست و گفتار موبدان موبد آزمند نیک نفس/ مگاباز/
 من هم دوستان کهن کارآمد بسیاری دارم/ با یاری

بارش بی پایان زر و پیمان ناگستنی همراهی مادر/
با تردید دیگران از بود ونبود بردیا
و دوری اردشیر شاه/ با مهر و نشان سلطنتی/ و تایید
من

[می ایستد]پریزاتیش[آندیا سوی او می آید]و این
تازه آغاز راه است

همیشه می دانستم که این ماده شیرزخمی کارها
خواهد کرد[مگاباز اشاره ای به آندیا می کند]بو برده
بودم

پریزاتیش
یک تلنگر به جای درست بس است تا کوهها فرو
پاشند

[می خندد و گرداگرد اردشیر می گردد]یک میمون
کوچولو...

[اردشیر با تیغ بازی می کند و آرام می خواند]

افتاد.. تو.. دام.. پدرم
پریزاتیش گرداگرد اردشیر می گردد ،مگاباز سوی
اردشیر خاموش می رود]

مگاباز
کینه این زن سرزمین های بسیار را به خاک سیاه
خواهد نشاند[آندیا پیش می آید]

آندیا
تیغ بر شاه و کشورش کشیده است[اردشیر بر شتاب
بازیش می افزاید ،آندیا با انگشت نشانه اش می
گیرد]این زن/ این جادوگر

اردشیر
[ناگاه تیغ سوی مادر می کشد که شگفت زده اش
می نگرد و کنار نمی رود]وای...

[شگفتار و آرام] اردشیر [پریزاتیش زانو می زند و پیراهن می درد و فریاد می کشد] بنسینه ام را بشکاف [اردشیر پس می رود] [به زمزمه] بکشش [اردشیر پس تر می رود و سرش را در دستانش می گیرد] بکشش نه...خدایا نه ماده پلنگ بدکاره به خدایان / او..مادر من نیست [پریزاتیش باز می گردد و می نشیند و دوردست را می نگرد] من دیگر مادر هیچکس نیستم هیچکس [امتداد دامنش را در کف می گیرد] تن زخم‌دار فرزندانم را یک به یک در دخمه شان نهاده ام و بس [راست به اردشیر می نگرد] کاش نمی زادم / اردشیر بدخیم آه [در میانه گفتار، بازگشت نگهبان نامه بر که بر آستانه در ایستاده است، مگاباز سویش می رود و زمزمه وار گفتگو می کنند و نگهبان می رود، اردشیر گویی نفسش بالا نمی آید] خبر ها پخش شده و آشوب هایی پراکنده در ارتش باختری زیر فرماندهیتان گزارش شده است [افتان و خیزان تا مادر بر خاک نشسته و سر در گریبان و دامن در آغوش گرفته] از پشت بر پیشینه دیرین خاندان و بر کشورت خنجر زدی [به نرمی	پریزاتیش آندیا اردشیر پریزاتیش اردشیر پریزاتیش اردشیر مگاباز اردشیر
--	--

امتداد گیسوان مادر سر در گریبان را در کف می
گیرد و خشمگین تیغ می کشد اما نمی
زند[وای] اندکی می نگرد، امتداد گیسوانش را می برد
و برزانو می نشیند[پریزاتیش] فراز را می نگرد[برابر
خورشید را گرفته اند] بر می خیزد، چشمانش را می
بندد و گویی تن هوا را می بساود و بر هوا دست
می کشد[تا تاریکی سهمگین به قیر مانستار جهان را
بپوشاند و در کامش فرو برد] پریزاتیش سربلند نمی
کند]

آندیا [نرم آهنگ] اردشیر [پیش می رود] اردشیر خوب چهر
اردشیر [فریاد می کند] نگهبان.. [نگهبانان می آیند و پریزاتیش
را می برند، اردشیر در گوشه ای به زمزمه خودگین
، آندیا سوی مگاباز می آید]
آندیا [به زمزمه] نه او نخواهد کشت

اردشیر می ترسد [آندیا پوشیده خنجری کوچک در
می آورد] این خنجر زهرآب دیده ای است که خطای
کوروش را تکرار نخواهد کرد [در کف مگاباز می
نهد] پریزاتیش را بکش / این زن دیوانه از هیچ کس
نخواهد گذشت [مگاباز پس می رود] تنها به یک
زخم خواهدش کشت / کین سپاه و کیفر نابودگار
آرزوهایت را بگیر

مگاباز من نمی توانم / این گونه و پنهان به دست خویش
نکشته ام / نه [مشت مگاباز را می بندد]

آندیا

سردار، پریزاتیش را بکش / از پس و در کناری
تاریکش بزن و خنجر را در دستانش بگذار / من
اردشیر را آرام می کنم [راست مگاباز را می
نگرد] آرامش می کنم [مگاباز می رود]

صحنه هفتم

[پیک یکم می آید]

پیک یکم

اکنون ارتشی بزرگ از سربازان پارسی و سرزمینهای پیرامون با سواران و پیادگان تندروی آموخته، با گروهان فیلان کوه پیکر همراه از آتورپاتکان گذشته اند و در گذار راه بسیاری از ساتراپها به آنان پیوسته اند و بر نیرویش افزوده اند، گزارش های پیکان در پی آیند از افزودن نیرو از سرزمینهای کناری و مزدوران وحشی خاوری به ارتش در پیش می گویند /سرورم [سر می افکند]دشمن در راه است[اردشیر بی نگاه به او چیزی را از برابرش می تاراند]

[خشمگین، به پیک]برو[پیک دوم سر می رسد]

آندیا

پیک دوم

رسته های سوار پیشروی کارآمد و نگاهدار سمت اژه از پیگیری فرمان فرماندهان خود سر باز زده اند و در پناه کوه های بلندسنگر گرفته اند، هشدار سرداران را نادید گرفته و زمان جسته و پافشاری بر سازش کرده اند، سرداران هشدار می دهند که اگر اردشیر شاه هر چه زودتر راهی نیابند و فرمان استوار آفند برگروهان شورش ندهند، گردابی مردافکن ارتش را در خواهد نوردید[سر می افکند]

سرداران گوش به فرمان شاهند

[اردشیر بی نگاه به او چیزی را از برابرش می تاراند

،اردشیر به آندیا می نگرد]

[شگفتار]چشمانش را بنگرید

آبی..آبی

[خشمگین]خدایا این مرد..

سرورم/ فرماندهان نیازکارشان دستور روشن و پر

شتاب شاه است[اردشیرخاموش دور را می

نگرد]شیخ آشوبی بی پایاب بر سر ارتش ایران پرواز

می کند

[رو به پیک]زود به سراغ سردار مگاباز برو

[پیش می آید و به چشمان آندیا می

نگرد]درخششت چشمان جهانی را کور می کند

بس کن

درخشش چشمانی که از آن شرار اراده بیرون می

تراود

از نگهبانان پی اش را بگیر

در میان چادرهای میانی باید باشند/ برو[پیک دوم

بیرون می رود]

اراده...

بس کن

[دستانش را چون پروانه می گشاید]اکنون چون پرم

در پیچ و تاب تندباد[می ایستد]

انگار توان از تنم رفته است

و دستانم را با بندهای استوار بسته اند

اردشیر

آندیا

پیک دوم

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

اردشیر

آندیا

هی، شاهزاده... من با تو ام

اگر چه آسمانها فرو ریزند

اردشیر

[خواب زده] دیدی؟ شنیدی؟

آندیا

رهایش کن / راه درازی را پشت سر گذاشته ای

اردشیر

[آرام] شاید زمان من هم به پایان رسیده است [به دور

می نگردد] نگاه کن / آرامش سهمگین مرگ بار

[رسا] آنک زمان اردشیر به پایان خود رسیده است /

بیاپید ای همه دوران نزدیک / و در بند و زنجیرم

کنید [رو به آندیا] واگویه اش را شنیدی؟

آندیا

[با شتاب] رهایشان کن / بی هیچ نگاه و ترس از همه

بند و بست ها بگذر / از همه افسوس ها و کابوس

هایت [یه زمزمه] همه شان پشت سرند / در پس پیروز

مرد مصر و یونان / حتی مادرت [درنگ]

شاید... شاید هم دیگر پریزاتیش جادوگر نیرنگ بازی

درمیان نباشد تا در دامی دیگر ت بیافکند [اردشیر

خاموش، ناگاه]

اردشیر

نباشد؟

آندیا

[به گوشه می رود] اردشیر گوش کن [گویی به

دور گوش می کند] طبل آهنگ جنگیان در پیش جنگ

بزرگ را نمی شنوی؟ خون و آتش و دود / هنگامه

افتخاری نو برای شاه بی مرز [استوار] دوران

پریزاتیش به پایان رسیده است

اردشیر

کجاست؟ [سوی آندیا می رود] پریزاتیش کجاست؟

آندیا

[بی نگاه] اگر همه هم یکپارچه با تو بجنگند می

توانی به یونانیان و فنیقی ها بیپوندی

[به فریاد] مادرم کجاست؟

اردشیر

آندیا

سیلاب هراس درکامش فرویت برده است و می

گواردت [نزدیک می شود، نرم آهنگ] نترس اردشیر/

شاه نمی هراسد [کنار شاه سرافگنده می ایستد] کار

را رها نکن نترس [با لبخند] تا اینجا را آمده ای [اردشیر

ناگاه و نرم خنجر را با شتاب پی در پی افزون بازی

کنان پیش می آورد و هوا را می شکافد] مادرت

سربلند خواهد شد [اردشیر آندیا را با درنگ می نگرد

و خنجر در تنش فرو می برد] آه... تو... [آندیا فرو می

افتد]

اردشیر

[دو گام پس می رود] وای، وای... کشتم [فریاد می

زند]

شاه آندیا را کشت [نگهبانی می آید و شتابان بیرون

می رود، شاه بر فراز] اردشیر بدخیم جهان را

در تباهیش می گوارد/ و نیست می کند [سوی نگهبان

بدرون آمده می آید و دستانش را نشان می

دهد] ببین... ببین

[اردشیر دیوانه وار، پزشک شتابان بسراغ آندیا می

رود]

بیایید ای همه رهروان در راه / و بر تن پیروز مصر و

یونان و سرزمین های بسیار

گام زنید و لگد مالش کنید

آندیا تو...مرا کشتی[آندیا دستانش را سوی او دراز می کند
و می میرد، اردشیر سوی آندیا می رود و از فراز
پزشک به او می نگرد]

پزشک

سرورم او..

اردشیر

[به فریاد]تنهایمان بگذار

[پزشک بیرون می رود، آرام]

آه قوی سپید می میرد[چهار نگهبان در چار گوشه
تختی روان و با شکوه بدرون می آیند، هنوز اردشیر
پشتش به آنان است و باز نمی گردد]

نگهبان پنجم

سرورم، نگاهبانان تن خسته در خوناب بانو
پریزاتیش را در گوشه زندان یابیده اند/ با خنجرش
در مشت/ سخت و گره کرده و آرام

اردشیر

سردار مگاباز کجاست؟

نگهبان پنجم

نیافتیمشان/ انگار برای نشست با دیگر سرداران به
پناهگاه کوهستانی رفته اند

[تخت را در میانه می نهند و می روند]

اردشیر

شاید برای رایزنی رفته یا از ترس گریخته است اما
اکنون تفاوتی خواهد کرد؟دیگر از اردشیر چه مانده
است[باز می گردد و مادر را می نگرد]خواب می
بیند/ نه؟خوابی که نیستش بیداری اندر پی[پیکی می
آید و زانو می زند]

پیک

سرورم، بازمانده ارتش دشمن از مرزهای دریایی اثره
به سمت یونان می گریزند و ...

[اردشیر با جنبش دست بازش می دارد] اما گزارش
ها...

اردشیر

[به فریاد] بیرون بیرون، برو

[پیک بیرون می رود، اردشیر تن آندیا را سوی
مادرش می کشد] می بینید، در مرگ هم آرامشی
نیست [پریزاتیش را می نگرد] هیچ کار خوبی نکردی
بانو، این کارزار توسست [دیوانه وار می خندد]

بین / جهان زودازود از آوای طبل آهنگ و چکاچاک
شمشیرهای جنگاوران بر خود خواهد لرزید / ایرانیان
بر هم بتازند / گرد برخاسته سپاهیان خورشید را
پپوشاند / و آتش و دود زمین و آسمان را بهم بدوزد /
تا فرشته مرگ فرمان ایست دهد و زمان دور دیگری
را بیاغازد [بر فراز می رود، خنجرش را بیرون می
کشد و نگاهش می کند] / بی من

بی اردشیر شاه [خنجر را در تن فرو می برد و
بازهم] آه

[فرو می افتد و می میرد]

صحنه هشتم

[زمانی گذشته است: آوای پیوستار تندباد که انگار دیواره را می فشارد و بر در می کوبد، مگاباز از پس چند کس دیگر می آید و در آستانه می ایستد]

مرد یکم

دریغ و درد/ آوخ از چنان شنیدار و چنین دیدار تلخگن[بو می کشد]بوی مرگ دیگرانی بزرگ/ و هم ناشایستار و گناهبار[در میان مردگان می گردد]انگار...[به پیکر بانو آندیا کرنش می کند]بانوی درخشان دربار با تن زخم خورده پریده رنگ[دستانش را بر سنگ و دیواره می کشد]انگار خیز آب تباهی فضا را در خود آغشته و با سنگ و خاک و نفس های کینه داران درهم آمیخته [گویی هوا را می بساود]و هوا چسبناک شده است

مرد دوم

خاندان شاهی شایسته بزرگداشتی با شکوهند یادبودی که هرگز از یادشان نبرد/ نبشته بر سر سنگ شاید اکنون دشمنان هم آگاه شده باشند /آنان که بردیای مرده را زنده می پندارند

مرد یکم

ما هفت کس از هفت خاندان توانمند پارسی /پنهان و در میان و با هم در دل ارتش و در نهانه دربار شاهی هخامنش

مرد دوم

شاید بتوانیم با سازش با سپاه در آیند به اینجا بهتر... با سازش؟سازش با دروغ دروغگو؟[به او می نگرد]

مگاباز

خب...شاید[بر فراز سر شاه می ایستد و چشمانش را
می بندد][فسوس از تو][زانو می زند، نیایشی می کند
و بر می خیزد][نگاه کنید][درنگ][مرگ آهنگی دیرپا بر
سریر سلطنتی سپری شده

مرد دوم

باید شتاب کرد، همپا شد و از نو برخاست یا با
جنگ یا با سازش و خزیده از درون و بر پایه پیمان
و سوگندان استوار و ناگسستنی بینابین ما هفت
تن[مگاباز پیش می آید و مشتش را گره می کند]

مگاباز

تا دشتهای پهناور و کوهستانهای سرد اروپای
ناشناخته تنها یک گام نیاز بود / یک گام و بس

آینده در پیش است

مرد دوم

[به دور می نگرد]

مرد یکم

ارتشی بزرگ زودآزود از پس آن کوههای بلند برمی
آید

و پیکان اندر پی برآوردهای ما را تازه خواهند کرد/
سنجیداری نو در پی است در روزگار نو

باید دید و سنجید

مرد دوم

آری...شاید / باید دید/ برویم و آماده شویم[می روند
، پرده فرو می افتد]

مگاباز

پایان

Copyright © 2023 by Reza Taheri Bashar

All rights reserved

*No portion of this book may be reproduced in any
form without written permission from the
publisher or author, except as permitted by U.S.
copyright law*

Cover by canva pro

About the author

*Reza Taheri Bashar (born in Tehran -1979)
playwright, poet and critic of literature and
philosophy*

Books

*Play and screenplay: The Tragedy of The Death of
King Antiochus*

*Play and screenplay: The Tragedy of The Death of
Bardia*

*Play and Screenplay: The Tragedy of The Death of
King Ardashir*

*Play and screenplay: The Tragedy of The Death of
Asa*

*Play and Screenplay: The Tragedy of The Death of
King Farvard*

*Play and Screenplay: The Tragedy of the Death of
Irene*

*Play and screenplay: The Tragedy of the Death of
Sogdianus*

And : The first eighty love letters

Contact me:

Reza.taheri.basharrrr@gmail.com